

شبهات و سوالات مربوط به امیر المومنین (علیه السلام)



احمد ربانی اصل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شبهات و سوالات مربوط به امیرالمومنین (علیه السلام)

الف - شبهات مربوط به امامت

س ۱ - امامت حضرت علی (علیه السلام) چگونه ثابت می شود؟

ج - اگر امامت جعل الهی است که فرمود: انی جاعلک للناس اماما (بقره ۱۲۴) و اگر امامت عهد الهی است (لایزال عهدی الظالمین بقره ۱۲۵) و اگر برای هر قومی هدایتگری لازم است (ولکل قوم هاد، سوره رعد/ ۷) پس لازم است خداوند بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکلیف مردم را روشن کند و مردم را بدون تکلیف رها نکند.

اثبات امامت حضرت علی (ع) از مباحث امامت خاصه است که برای اثبات آن مستقیماً نمی توان از دلیل عقلی بهره گرفت، بلکه با استناد به آیات و روایات و نقل های تاریخی، می توان مقام خلافت و امامت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در شخصیت علی (ع) ثابت نمود.

الف) دلیل قرآنی

در قرآن مجید آیات فراوانی است که با استفاده از احادیثی که از پیامبر اکرم (ص) در شأن نزول آنها وارد شده است، امامت امام علی (ع) را اثبات می نمایند. از جمله آیاتی که می تواند بعنوان دلیل به آنها اشاره نمود، عبارتند از: آیه تبلیغ، آیه ولایت، آیه اولی الامر، آیه صادقین، که در بخش پاسخ تفصیلی به شرح و تبیین آن خواهیم پرداخت.

در ذیل آیه کریمه "اولی الامر منکم" از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که از حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) سوال کردم که "اولی الامر کیست؟ فرمود: ۱۲ نفر جانشینان من هستند.

۱. جابر بن عبدالله انصاری می گوید وقتی آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الَّذِينَ آمَنُوا» نازل گشت از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدم «اولوا الامر» که خدا اطاعت از آنها را قرین اطاعت خود قرار داده چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان جانشینان من و امامان مسلمانان اند که اولین آنها علی بن ابی طالب و پس از او حسن سپس حسین سپس علی بن الحسین سپس محمد فرزند علی که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را درک خواهی کرد وقتی او را دیدی سلام مرا به او برسان، پس از او جعفر صادق فرزند محمد سپس موسی فرزند جعفر سپس علی فرزند موسی سپس محمد فرزند علی سپس علی فرزند محمد سپس حسن فرزند علی است، آنگاه همانام من محمد فرزند حسن است که کنیه اش «حجة الله فی ارضه و بقية الله فی عباده» است. و او شخصی است که خداوند به دستش مشرق و مغرب زمین را فتح خواهد کرد. او همان شخصی است که از میان شیعیان خود غایب می گردد؛ غیبتی که (به خاطر طولانی شدن مدت آن) جز آن کس که خداوند دلش را به ایمان آزموده است کسی در عقیده به امامتش ثابت نمی ماند ... (صدوق، ۱۴۰۵: ۲۵۳)

ب) دلیل حدیثی

در منابع متعدد اهل تشیع و اهل تسنن از پیامبر اکرم (ص) روایت بسیاری وارد شده که فرمودند: وصی و جانشین بعد از من علی بن ابی طالب (ع) است و بعد از او دو فرزندم حسن و حسین (علیهما السلام) که نه امام دیگر از صلب حسین علیه السلام، پی هم می آیند. البته این روایت افزون بر روایاتی است که در جریان حدیث یوم الدار، حدیث منزلت، حدیث غدیر خم و حدیث مشهور ثقلین بیان شده و یا احادیثی که فرموده، پس از من دوازده تن خلیفه خواهند آمد که به وسیله آنان دین عزیز می شود.

س ۲- چرا اسم حضرت علی (علیه السلام) در قرآن نیامده است؟

ج- اولاً: لازم نیست برای هر حکمی از احکام خداوند آیه ای در قرآن نازل شده باشد، مانند: تعداد رکعات نماز، نماز آیات، نماز قضا، کیفیت بردن دست دزد و سنگ سار کردن زناکار با شرایط خاص که هیچکدام آیه ای ندارد.

ثانیاً: خداوند حکیم است و اگر نیازی به ذکر صریح بود حتماً بیان می فرمود و او بهتر از همه انسانها می فهمد.

ثالثاً: اگر کسی نمی خواهد چیزی را قبول کند صریح آیه قرآن هم باشد قبول نمی کند مثل آیه از دواج موقت در سوره نساء آیه ۲۴، که خلیفه دوم با وجود آیه قرآن آن را تحریم کرد.

رابعاً: مربوط به این نکته است که در تشریح احکام الهی و بیان مسایل مربوط به شریعت، تنظیم و جریان کلی امور همواره با این حکمت همراه است که زمینه آزمایش افراد فراهم شود و انسانها با استفاده از اراده و اختیار خود در جهت اطاعت از اوامر و نواهی الهی - که در نهایت به تکامل آنها منجر می شود - گام بردارند. مثلاً خداوند می توانست از ابتدا به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بگوید که به طرف کعبه نماز بخواند، اما ابتدا بیت المقدس را قبله قرار می دهد و آن گاه پس از مدتی آن را تغییر می دهد. در تبیین فلسفه این کار، خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ؛^۱

خامساً: حضرت امام (قدس سره) نیز در کتاب کشف الاسرار مطرح فرموده اند و ظاهراً آن را مناسب تر می دانند این است که اگر نام مبارک امیرالمؤمنین (علیه السلام) با صراحت در قرآن آمده بود، منافقانی که تصمیم به قتل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گرفته بودند تا پس از آن حضرت به ریاست برسند، برای نیل به مقصود خود در قرآن دست کاری می کردند؛ و روشن است که دست کاری و تحریف قرآن چه لطمه جبران ناپذیری بر پیگر اسلام وارد می ساخت.

سادساً: قرآن همواره کلیات مسایل را بیان می فرماید و تفسیر و تفصیل احکام را بر عهده پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می گذارد. در این مورد از ائمه اطهار (علیهم السلام) سؤال شد که چرا اسم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) در قرآن نیامده است؟ و یا چرا در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»^۲ «الذین آمنوا» معرفی نشده اند؟ یا این که چرا در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۳ «اولی الامر» مشخصاً معرفی نشده اند؟ و یا در مورد نماز چرا

تعداد نمازهای واجب و تعداد رکعات آنها بیان نشده است؟ هم چنین چرا در آیات مربوط به زکات موارد و مقدار آن بیان نشده است؟ ائمه اطهار (علیهم السلام) در پاسخ به این سؤالات فرموده اند: تفسیر جزئیات احکام به عهده پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گذاشته شده است؛ قرآن می فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛ ۴ ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا تو برای مردم تفصیل آن را بیان کنی

بنابراین همان طور که خداوند در قرآن فرمود، نماز بخوانید، اما تعداد رکعات آن را مشخص نکرد؛ به همان صورت فرمود، از اولی الامر اطاعت کنید، اما آنها را معرفی نکرد تا مردم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسند و آن حضرت این مسأله را تبیین کند.

به طور خلاصه، در پاسخ این سؤال که چرا قرآن جزئیات احکام را بیان نفرموده، می توان این گونه پاسخ داد که:

اولاً: برای این است که زمینه امتحان فراهم باشد تا مؤمنان واقعی شناخته شوند؛

و ثانیاً: برای این که مردم در مورد تفصیل آنها از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) سؤال کنند و بدین طریق جایگاه آنان در تبیین جزئیات احکام، برای مردم روشن شود.

۱- بقره (۲)، ۱۴۳

۲. مانده (۵)، ۵۵.

۳. نساء (۴)، ۵۹.

۴. نحل (۱۶)، ۴۴.

(منبع: درپرتو ولایت، آیت الله مصباح یزدی، صفحه ۷۰)

ب- شبهات مربوط به فضائل و کمالات

س ۳- چرا به حضرت علی (علیه السلام) امیرالمومنین می گویند؟

ج- امیر در زبان عربی به معنی فرمانده، سلطان و رهبر است. بعد از اسلام، کسانی را که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلفا به فرماندهی ماموریت های جنگی منصوب می شدند امیر می نامیدند. اما عنوان «امیرالمومنین» به معنی خلیفه و فرمانده کل قوای اسلام و پیشوای مومنان است.

به اعتقاد علمای شیعه، «امیرالمومنین» عنوانی است که خدای تعالی به علی بن ابی طالب داده و هیچ کس دیگر، چه قبل و چه بعد از او، برآورنده این لقب نیست. در حدیثی آمده است که پیامبر به اصحاب خود فرمود: «هنگام سلام به علی، او را امیرالمومنین خطاب کنید.» و «در حدیث دیگری آمده است که: «خدا علی علیه السلام را امیرالمومنین نامیده است.

از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد: «آیا به حضرت قائم، لقب «امیرالمومنین» خطاب می‌شود؟» فرمود: «نه، این عنوان مخصوص علی علیه السلام است؛ هیچ‌کس، نه قبل از او و نه پس از او، سزاوار نیست به این نام نامیده شود، و هر کس چنین ادعایی کند کافر است.» از اهل سنت نیز درباره اعطای لقب امیرالمومنین به امام علی روایات بسیاری در دست است؛ از جمله: ابونعیم اصفهانی در حیلہ الاولیاء از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا درباره علی علیه السلام فرمود: «او امیرالمومنین و پیشوای نیکوکاران و فرمانده سواران مجاهد و خاتم اوصیاء است.» نیز از ابن مردویه اصفهانی، از دانشمندان اهل سنت، نقل شده است که: جبیرئیل در محضر رسول خدا علی علیه السلام را امیرالمومنین خواند.

اما در مورد اینکه چرا ایشان را امیرالمومنین نمی‌خوانند باید گفت: این مسئله به ادبیات و آداب سخن گفتن مردم باز می‌گردد. در غالب ملل دنیا رسم بر آن است که القاب مردان را به صورت مذکر به کار می‌برند و از به کار بردن الفاظ مونث پس از آن اجتناب می‌ورزند. این ویژگی گاه حتی به القاب زنان نیز سرایت داده می‌شود. به عنوان نمونه یکی از القاب زنان پیامبر خدا واژه ام المومنین به معنای مادر مومنین می‌باشد در حالیکه عبارت ام المومنین در مورد آنان اصلاً به کار نرفته است.

منبع: سایت پرسمان

چرا لقب امام علی(ع) امیرالمومنین نامیده شد؟

[۱]. امیرالمؤمنین به معنای لغوی آن؛ یعنی امیر و فرمانده و رهبر مسلمانان

مطابق همین معنای لغوی به پیامبر اسلام(ص) می‌توان امیرمؤمنان؛ یعنی رهبر و فرمانده مسلمانان اطلاق نمود

به خلفای راشدین و خلفای اموی و عباسی و یا همه کسانی که توسط شورا و اصحاب اهل حل و عقد انتخاب شده اند، اطلاق می‌گردد. [۲]

بر همین اساس است که خلفای اسلامی خود را امیرمؤمنان می‌خواندند.

اما این که در روایات عنوان امیرالمؤمنین از القاب خاص علی(ع) شمرده شده است، [۳] امیرمؤمنان در این روایات معنای ویژه ای دارد که آن معنا متضمن خلافت بلافصل است؛ با توجه به این معنا تنها شامل امام علی(ع) می‌شود، چون جز او کسی لایق این مقام نیست.

[۴]. در برخی از روایات بیان شده که حتی در زمان پیامبر(ص)، نیز توسط پیامبر(ص) از حضرت علی(ع) به امیرمؤمنان یاد شده است

به همین خاطر، این لقب برای دیگران و حتی امامان معصوم(ع) اطلاق نشده است.

شخصی از امام صادق(ع) پرسید: آیا روا است که به امام زمان(ع) به عنوان "سلام بر تو، ای امیرمؤمنان" سلام یاد کرد؟ امام فرمود: نه، زیرا خداوند تنها علی(ع) را به این لقب نامیده است. نه قبل او کسی به این لقب نامیده شده و نه پس از او. آن شخص پرسید: پس چگونه

بر قائم آل محمد(ع) می‌بایست سلام کرد؟ فرمود: می‌گویید: السلام علیک یا بقیة الله. [۵]

اختصاص لقب امیرالمؤمنین به امام علی(ع) تنها با معنای متضمن خلافت بلافصل قابل توجیه است؛ یعنی بعد از پیامبر(ص) باید او امیر و حاکم مسلمانان بوده و مردم باید به این مهم آشنا شوند. شاید بر همین اساس باشد که پیامبر(ص) فرمود: "اگر مردم می‌دانستند در چه زمانی علی(ع) به این لقب ملقب گردید، هرگز منکر فضایل او نمی‌شدند، زیرا علی در زمانی که آدم بین روح و جسد بود، ملقب به این

لقب شد؛ زمانی که خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نبودم؟ گفتند: بلی. فرمود: من پروردگار شمایم و محمد پیامبر شما است و علی [ع]. "امیر شما است"

اما این که به پیامبر اسلام (ص) امیر مؤمنان گفته نمی‌شد، بدان جهت بود که عنوان "امیر المؤمنین" به معنای خلیفه بلا فصل و جانشین آن حضرت است. طبیعی است که به خود حضرت، امیر مؤمنان گفته نشود.

(۱) دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۵۲۲.

(۲) همان، ص ۵۲۲ - ۵۲۳.

(۳) معارف و معاریف، ج ۲، ص ۴۴۸؛ دایرةالمعارف تشیع، ج ۲، ص ۵۲۲.

(۴) بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۷، ارشاد مفید، ص ۴۲.

(۵) کافی، ج ۱، ص ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۱؛ مظهر ولایت، ص ۴۱.

(۶) ینابیع الموده، ج ۲، ص ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۹، ص ۲۵۶؛ مظهر ولایت، ص ۴۰.

س ۴ - چرا به حضرت علی (ع) «ابو تراب» گفته می‌شود؟

جواب: اسامی و القاب و کنیه‌های مبارک حضرت امام علی (ع) زیاد است و در کتاب‌های حدیثی آمده است. یکی از کنیه‌های آن حضرت «ابو تراب» است، و آن را حضرت رسول اکرم (ص) هنگامی که عبای علی (ع) را در مسجد، خاکی دیدند، برای آن جناب تعیین فرمودند (۱).

همچنین در روایتی آمده است: «شخصی از عبد الله بن عباس پرسید: چرا رسول خدا (ص)، علی (ع) را به «ابو تراب» کنیه فرمودند؟ گفت: برای این که او صاحب زمین بوده و در روی زمین، بعد از رسول خدا حجت پروردگار است؛ بقا و سکون زمین به خاطر او است. (۲)

(۱) بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۶۳.

(۲) همان، ص ۵۱.

س ۵ - آیا علی بن ابیطالب بر روی ابرها راه می‌رود؟

مقدمه:

یکی از مطالبی که همیشه اهل سنت به برادران و خواهران شیعه می‌گویند. این می‌باشد که شیعیان بسیار زیاد در مقام بزرگان‌شان غلو می‌کنند. زمانی که از آنان بررسی که یکی از دلایل این کلامتان را بگویید. حتماً برایتان چنین خواهند گفت:

((شیعیان می‌گویند. علی بن ابیطالب بر روی ابرها را می‌رود.))

آنچنان که بعضی از علمای آنان این حدیث و شیعه را چنین مسخره می‌کنند:

الكامل - عبد الله بن عدی - ج ۵ - ص ۱۱۳

حدثنا موسى بن هارون التوزي ثنا جعفر بن محمد بن فضيل قال : سمعت ابن أبي مريم يقول سمعت ابن لهيعة يقول عمرو بن جابر أبو زرعهُ
كان ضعيف العقل كان يقول على في السحاب

.....

تهذيب الكمال - المزي - ج ۲۱ - ص ۵۶۱

عن ابن أبي مريم : سمعت ابن لهيعة يقول : عمرو بن جابر أبو زرعهُ كان ضعيف العقل كان يقول : على في السحاب.

.....

ميزان الاعتدال - الذهبي - ج ۳ - ص ۲۵۰

قال سعيد بن أبي مريم : سمعت ابن لهيعة يقول : عمرو بن جابر كان ضعيف العقل ، كان يقول : على في السحاب . كان يجلس معنا فيبصر
سحابة فيقول : هذا على قد مر في السحاب . كان شيخا أحقق .

.....

تاريخ ابن خلدون - ابن خلدون - ج ۱ - ص ۳۱۸

كان ابن لهيعة شيخا أحقق ضعيف العقل وكان يقول على في السحاب

این نمونه ایی کوچک از لطف علمای بزرگوار اهل نسبت به شیعه بود. دلیلش هم واضح است. زیرا آنان کلمه سحاب را به معنای (ابر) معنا
کرده اند.

حال بینیم نظر علمای شیعه و سنی در این مورد چیست؟

الف: علامه امینی و این روایت:

علامه امینی یکی از بزرگترین علمای شیعه و صاحب کتاب (الغدیر) در ذیل این روایت چنین می نویسد:

الغدیر - الشيخ الأمینی - ج ۱ - ص ۲۹۲

ذلك قول النبي صلى الله عليه وسلم لعلي : أقبل وهو معتم بعمامة للنبي صلى الله عليه وسلم كانت تدعى " السحاب " فقال صلى الله عليه
وسلم : قد أقبل على في السحاب . یعنی فی تلك العمامة التي تسمى " السحاب " فتأولوه هؤلاء على غير تأويله

**در اینجا ملاحظه می کنید که یکی از بزرگترین علمای شیعه می گوید: سحاب عمامه بوده است

ب: اقرار علمای اهل سنت بر این مطلب:

شاید دوستان اهل بگویند. اینکه یکی از علمای برادران شیعه می گوید. منظور از سحاب عمامه هست. برای تویجه این مطلب هست. برای همین این مطلب را در کتب اهل سنت هم بررسی می کنیم:

الکامل - عبد الله بن عدی - ج ۶ - ص ۳۹۰ - ۳۹۱

ثنا زکریا بن یحیی البستی ثنا محمد بن الوزير الواسطی ثنا مسعدة بن الیسع عن جعفر بن محمد عن أبيه : (أن النبي صلى الله عليه وسلم كسا عليا عمامة يقال لها السحاب فأقبل على ذات يوم وهي عليه فقال النبي صلى الله عليه وسلم : [هذا على قد أقبل في السحاب] . > صفحہ ۳۹۱ > قال جعفر : قال أبي فحرفها هؤلاء فقالوا أقبل على في السحاب.

میزان الاعتدال - الذهبي - ج ۴ - ص ۹۸ - ۹۹

أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كسا عليا بردة يقال لها السحاب ، فأقبل - وهي عليه ، فقال > صفحہ ۹۹ > النبي صلى الله عليه وسلم : هذا على ، قد أقبل في السحاب . قال جعفر : قال أبي : فحرفها هؤلاء ، وقالوا : على في السحاب.

تاریخ الإسلام - الذهبي - ج ۱۳ - ص ۳۸۹

عن جعفر بن محمد ، عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم كسا عليا عمامة يقال لها السحاب ، فأقبل وهي عليه ، فقال عليه السلام : ها على قد أقبل في السحاب . قال جعفر بن محمد : قال أبي : فحرفها هؤلاء وقالوا : على في السحاب.

الوافي بالوفيات - الصفدي - ج ۱ - ص ۹۳

عمامة يقال لها السحاب فوهبها عليا فكان ربما قال إذا رآه مقبلا وهي عليه أناكم على في السحاب

السيرة الحلبية - الحلبي - ج ۳ - ص ۴۵۲

فيقول صلى الله عليه وسلم أناكم على في السحاب يعني عمامته التي وهب لي صلى الله عليه وسلم

ج: جمهور علمای شیعه و سنی: سحاب در روایت = عمامه

جمهور علمای شیعه و سنی بر این مطلب عقیده دارند که سحاب در روایت مورد نظر به معنای (ابر) نمی باشد. بلکه به معنای (عمامه) می باشد. ما برای بیان این مطلب فقط به نمونه ای کوچک از کلام علما شیعه و سنی اشاره می کنیم:

الکافی - الشيخ الكليني - ج ۶ - ص ۴۶۲

وكانت عمامته السحاب

.....

الخصال - الشيخ الصدوق - ص ٥٩٩

عمامته السحاب ، وسيفه ذو الفقار

.....

بحار الأنوار - العلامة المجلسي - ج ١٠ - ص ٥

عمامته السحاب ، وسيفه ذو الفقار

.....

جامع أحاديث الشيعة - السيد البروجردي - ج ١٦ - ص ٧٥١

كانت عمامته السحاب

.....

شرح السير الكبير - السرخسي - ج ١ - ص ٧١

كما سمي عمامته السحاب

.....

نهج الإيمان - ابن جبر - ص ٤٩٧

عمامته السحاب

.....

ينابيع المودة لذوي القربى - القندوزي - ج ١ - ص ٢٨٤

عمامته السحاب على رأسه

.....

لسان العرب - ابن منظور - ج ١ - ص ٤٦١

كان اسم عمامته السحاب

.....

حال شما بگوید؟

آیا اینگونه تهمت زدن در شان فرقه های اسلامی هست؟

کسانی که این تهمت را زده اند یا:

- چیزی از منابع شیعه نمیدانسته و اصلاً کتب شیعه را مطالعه نکرده است.

(که این خود توجیه بدتر از گناه است. زیرا کسی که به درستی مطلبی را نفهمیده است نمیتواند در مورد آن اظهار نظر کند .

- یا اینکه حقیقت را به خوبی میدانسته («اینکه شیعه سحاب را به معنای (عمامه) میدانند.») ولی از سر تعاندی که با شیعه داشته این مطلب را گفته اند.

(این کار مخالف آیات قران کریم می باشد. زیرا در قران کریم آمده است (لا تلبسون حق بالباطل) ولی این گروه حقیقت را به گونه ایی به تصویر کشیده اند که هر مخاطبی از آن باطل را برداشت میکند).

منبع:سایت موسسه تحقیقاتی ولی عصر(عج)

س ۶- حضرت علی(ع) گاهی اوقات در نماز، حضور قلب نداشته اند؟ در حالات حضرت علی (ع) می خوانیم که در موقع نماز آنقدر غرق در عبادت بود که تیر از پای مبارکش بیرون آوردند و متوجه نشد، ولی باز هم در تاریخ آمده که روزی در حال نماز توجه به حال فقیر و نمود و انگشتر به او بخشید؛ این دو حالت چگونه با هم جمع می شوند؟!

ج-از این سوال پاسخهای متفاوتی داده شده است:

پاسخ اول: شنیدن صدای فقیر و کمک به او توجه به غیر خدا یا امور مادی نیست که حضور قلب، منافات داشته باشد بلکه آن هم در واقع توجه به خداست. آن حضرت با این کار، عبادتی را با عبادت دیگر آمیخت و در حال نماز صدقه داد که هر دو برای خدا و در راه او بود؛ چون قبل از آنکه انفاق و صدقه به دست فقیر برسد به دست خدا می رسد.(۱)

پاسخ دوم: حالات اولیای خداوند در نماز همیشه به یک حال نیست شهید مطهری(ره) در این زمینه می گوید:

اولاً: اینکه علی علیه السلام در نماز از خود بیخود می شد، یک حقیقتی است اما این جور نیست که همه حالات اولیای الهی، همیشه ... مثل همدیگر بوده است. خود پیغمبر اکرم هر دو حال برایش نقل شده؛ گاهی در حال نماز یک حالت جذبه ای پیدا می کرد که اصلاً طاقت نمی آورد که اذان تمام شود، می گفت: «رخنا یا بلال! زود [باش] که شروع کنیم به نماز.» گاهی هم در حال نماز بود، سر به سجده می گذاشت، امام حسن یا امام حسین یا نوه دیگرش می آمد روی شانهاش سوار می شد و حضرت با آرامش صبر می کرد که این بچه نیفتد، «...سجده اش را طول می داد تا اینکه او بلند شود.(۲)

پاسخ سوم: از نشانه های کمال عارف حقیقی، این است که در اوج عرفان روحانی و فارغ شدن محض از وابستگیهای مادی، از توجه به سرفروشت بندگان و نیازمندیهای آنها غفلت نکند. استاد مطهری(ره) در این زمینه نیز می گوید.(۳)

...«مطلب دیگری که عرفانی است این است: آنها که روی مذاقهای عرفانی سخن می گویند معتقدند که اگر انجذاب خیلی کامل شد، در آن، حالت برگشت است یعنی شخص در عین اینکه مشغول به خدا هست، مشغول به ماوراء هم هست. آنها این طور می گویند و من هم این حرف را قبول دارم ولی در این جلسه شاید خیلی قابل قبول نیست که ما بخواهیم عرض بکنیم. مثل مسأله خلع بدن است. افرادی که تازه به این مرحله می رسند، یک لحظه ای، دو لحظه ای، یک ساعتی خلع بدن می کنند. بعضی افراد در همه احوال در حال خلع بدن اند (البته من معتقد هستم و دیده ام)؛ مثلاً الآن با ما و شما نشسته اند و در حال خلع بدن هستند. به نظر آنها آن حالتی که در وقت نماز تیر را از بدنش بیرون بکشند و متوجه نشود، ناقصتر از آن حالتی است که در حال نماز توجه به حال فقیر دارد، نه اینکه در اینجا از خدا غافل است و به فقیر توجه کرده، بلکه آنچنان توجه به خدایش کامل است که در آن حال تمام عالم را می بیند.

(۱) پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۹، ص ۲۱۱

(۲) امامت و رهبری، ص ۱۸۰

(۳) همان، ص ۱۸۱

س ۷- آیا حضرت علی (علیه السلام) روزانه ۱۰۰۰ رکعت نماز می خواند؟!

ج - روایات فراوانی وجود دارد که بر اساس آن، امام علی (ع) و دیگر امامان طی یک شبانه روز (۲۴ ساعت) هزار رکعت نماز می خواندند. [۱]

در این زمینه نکاتی قابل توجه است:

۱. تقریباً تمام این روایات به شبانه روز یعنی ۲۴ ساعت اشاره دارند، نه فقط شب؛ یعنی ۱۲ ساعت و اگر در روایتی هم تنها شب ذکر شده باشد، بر اساس ادبیات عرب می توان آن را به شبانه روز تفسیر کرد.

۲. در هیچ روایتی نیامده که ائمه در تمام عمرشان مقید به انجام چنین عبادتی بودند، بلکه در برخی از آنها تصریح شده که آن بزرگواران در پاره ای از زندگی خود هزار رکعت نماز در شبانه روز می خواندند. [۲]

۳. می دانیم که در نمازهای مستحبی، خواندن حمد کفایت می کند و قرائت سوره لازم نیست. بر این اساس، یک نماز دو رکعتی را به خوبی می توان طی ۷۰ ثانیه بجا آورد و در نتیجه در کمتر از ده ساعت می توان هزار رکعت را انجام داده و به همین دلیل، حتی انجام هزار رکعت در یک شب نیز محال نیست، گرچه همان گونه که اشاره شد، بیشتر روایات به انجام آن در یک شبانه روز دلالت دارند.

با توجه به نکات فوق، امیدواریم که ابهامتان در این زمینه نیز برطرف شده باشد.

(۱) ر.ک: حر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۰-۹۷، احادیث ۴۶۱۲ تا ۴۶۲۰، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۰۹ هـ.ق.

(۲) همان، ح ۴۶۱۲. (از این روایت هم می توان برداشت کرد که تفسیر روز یا شب، به شبانه روز صحیح است).

منبع: سایت اسلام کوئست.

جواب دیگر: شکی نیست که یکی از برترین عبادت کنندگان از نظر کمیت و کیفیت علی بن ابی طالب (ع) بوده است.

کثرت عبادات حضرت مورد تأیید مورخان است. علامه مجلسی روایات متعددی را در رابطه با هزار رکعت نماز خواند امام علی (ع) ذکر کرده است:

امام زین العابدین بعضی نوشته هایی را که درباره عبادت علی (ع) بود مطالعه کرد و بعد آن را کنار گذاشت و با تعجب و حسرت گفت: "مَنْ يَقْوَى عَلِيَّ عِبَادَةً عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؛ (۱) چه کسی طاقت دارد مانند علی بن ابیطالب عبادت کند". روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد؛ بنابراین اصل مسئله که حضرت هزار رکعت نماز می خوانده، صحیح است، و از نظر عقلی، امکان دارد. امام صادق (ع) فرمود: «أَنَّ عَلِيًّا فِي آخِرِ عَمْرِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ أَلْفَ رَكْعَةٍ؛ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع) در آخر عمرش در هر روز و شب هزار رکعت نماز بجا می آورد. (۳)

این امر اختصاص به امیرالمومنین نداشته و مطابق روایاتی خواندن هزار رکعت نماز در یک شبانه روز به امام سجاد (ع) (ارشاد، ج ۲، ص ۱۴۳) و امام رضا (ع) (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۳) نیز نسبت داده شده است. امام باقر (ع) فرمودند: امام سجاد (ع) در هر شب و روز هزار رکعت نماز می خواند آن چنانکه حضرت امیر (علیه السلام) انجام می داد، و برای آن حضرت پانصد نخله خرما بود که نزد هر یک از آن نخله ها دو رکعت نماز بجا می آورد. ۲

نقل شده است که برخی از اهل سنت در مورد این که یک شخص بتواند در یک شب هزار رکعت بخواند، تشکیک می کردند و می گفتند این مطلب ممکن نیست. مرحوم علامه امینی در برابر آنان یک شب تا صبح هزار رکعت خواند و به آنان فهماند که می شود یک نفر در یک شب هزار رکعت نماز بخواند مخصوصاً اگر نماز بدون مستحبات به جا آورده شود. بنابراین محال نیست که شخصی مانند امیرالمؤمنین (ع) یا امام سجاد (ع) در شبانه روز یعنی ۲۴ ساعت، هزار رکعت نماز بخواند. بعضی گفته اند مقصود از هزار رکعت، تعداد کثیر می باشد و معین در هزار رکعت نمی باشد. بنا بر این معنا می توان گفت حضرت همیشه نماز بسیار می خواند.

در رابطه با این حدیث به چند نکته باید توجه داشت:

اولاً: خواندن هزار رکعت نماز همیشگی نبوده است. ثانیاً: این هزار رکعت نماز، نماز مستحبی بوده است و در نمازهای مستحبی خواندن سوره بعد از حمد واجب نیست و می توان در حال حرکت و انجام کارهای روزمره انجام داد. بنا بر این، با کارهای روزمره منافات ندارد.

ثالثاً: هر دو رکعت نماز مستحبی، حدود یک تا یک و نیم دقیقه وقت نیاز دارد. که در مجموع در ده ساعت، می‌توان هزار رکعت نماز خواند. ده ساعت در شبانه روز، با خواب و خوراک و دیگر کارهای زندگی منافات ندارد. ۴.

از روایات مربوط به هزار رکعت نماز خواندن امیرالمومنین (ع) استفاده می‌شود که این مسأله در ماه رمضان بوده که فرصت بیشتری برای عبادت و نماز وجود دارد.

پی نوشتها:

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، انتشارات اسلامیة، تهران ۱۳۶۳ ش، ج ۴۱. ص ۱۷.

۲. همان، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۲۳.

۴. ر. ک. دانش نامه امام علی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ج ۱۰، ص ۱۴ - ۲۳.

س ۸- آیا امیرالمومنین (علیه السلام) علم غیب داشت؟

ج- همه انبیاء و ائمه علیهم السلام به تعلیم الاهی علم غیب دارند و نمونه های آن در کتابهای مختلف نقل شده است و از جمله نمونه هایی از آگاهی علی علیه السلام از علم غیب نقل می‌شود:

در نهج البلاغه خطبه ها و کلمات متعددی از علی علیه السلام، در ملاحم و اخبار از آینده هست، علی علیه السلام، از تسلط معاویه بر بلاد اسلام، و ولایت حجاج بن یوسف ثقفی در عراق و ظلم و فساد او، در غرق شدن بصره و داستان مغول و ورود آنها به عراق سخن گفته است.

شیعه و اهل سنت معتقدند که علم غیب «بالذات» مخصوص خداوند متعال است، بحکم قرآن: «و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو» ۱]] کلیدهای غیب تنها نزد خداست و جز او کسی آنها را نمی‌داند». و نیز بحکم قرآن، شیعه معتقد است که خداوند برای بعضی از بندگان خاص خود، علم غیب را قرار داده است، یعنی غیر از خداوند بعضی از انسان ها بالعرض و بواسطه خدا و اذن او عالم به غیب هستند.

قرآن مجید می‌فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارضى من رسول فانه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصداً» ۲]] دانای غیب اوست و هیچ کس را برای اسرار غیبش آگاه نمی‌کند مگر رسولانی که برگزیده...». «و ما یعلم تأویلہ الا اللہ و الراسخون فی العلم» ۳]] [تفسیر آنها را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند». نظیر این آیات در قرآن زیاد است]] ۴.

برای فهم دقیق قرآن باید به تمام آیات توجه کرد و آنها را در کنار هم معنی نمود و از احادیث و سنت پیامبر هم کمک گرفت. احادیث و روایات زیادی در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده که انبیاء و امامان معصوم، علم به غیب داشته اند که بعنوان نمونه، چند مورد از آنها را در خصوص علم امام علی (ع) و خبرهای ایشان از غیب، بیان می‌نماییم:

۱- ابن جریر طبری، زمخشری، فخر رازی، جلال الدین سیوطی در کتابهای خود آورده اند؛ که شخصی از علی (ع) در مورد تفسیر این آیه پرسید «هل نبتکم بالأخسین اعمالاً» ۵ (آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم چه کسانی هستند؟) علی (ع) فرمودند: «انتم یا اهل حروراء» ۶ «[و اهل حروراء همان کسانی بودند که بعداً بر علی (ع) خروج کردند و از زبان کارترین مردمان شدند.

۲- ابن حجر مکی و جمعی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت می نویسند: علی (ع) بالای منبر بودند که از تفسیر این آیه سؤال شد «رجال صدقوا ما عاهدوا الله...» ۷ «[در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند، صادقانه ایستاده اند». در جواب فرمودند «این آیه در حق من و عمویم حمزه و پسر عمویم عبیده بن حث، نازل شده که آندو دعوت حق را لیبیک گفتند و شهید شدند و من منتظرم که شقی ترین مردمان محاسن صورتهم را به خون سرم رنگین کند و اشاره به ابن ملجم کرد و فرمود: هذا والله قاتلی» ۸.»

۳- علی (ع) خبر از تسلط حجاج بن یوسف ثقفی بر مردم و ظلم او در کوفه و حتی از مقدار زمان حکومت اش خبر داده اند» ۹.»

۴- اصحاب علی (ع) خبر دادند که لشکر خوارج از آن سوی نهروان عبور کردند، علی (ع) فرمود «نه هنوز عبور نکرده اند» دوباره خبر تکرار شد علی (ع) فرمود «هنوز عبور نکرده اند». جندب بن عبدالله از دی می گوید با خود در دلم گفتم اگر عبور کرده بودند و علی (ع) اشتباه می گفت، اولین کسی خواهم بود که وقتی نزدیک نهر رسیدم، با او بجنگم دیدم سخن غیبی علی (ع) صحیح بود.

علی (ع) فرمود امر برایت آشکار شد ای برادر از دی، یعنی علی (ع) حتی از ضمیر و نهاد او خبر داشت» ۱۰. «آنچه بیان کردیم نمونه هایی از صدها حدیث و سندی است که علمای اهل سنت آورده اند.

به یک نمونه از دلایلی که با استفاده از قرآن کریم و روایات، بر صحت علم اوصیاء الهی به غیب بیان شده است اشاره می کنیم: «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون» ۱۱ «[بدرستی که آن قرآن کریم است که در لوح مکنون است و آن لوح مکنون را غیر از مطهرون نمی توانند لمس کنند (درک و فهم کنند)].»

لوح مکنون همان لوح محفوظ است که در آنجا علم غیب است. و مطهرون و پاکانی که صلاحیت درک لوح محفوظ را دارند، همان کسانی هستند که قرآن مجید فرموده «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» ۱۲ «[طبق روایات شیعه و اهل سنت، اهل بیت پیامبر (ص)، علی (ع)، فاطمه (س) و فرزندان آنها هستند]» ۱۳.

همچنین قرآن مجید، علم به لوح محفوظ را برای یکی از همراهان حضرت سلیمان (آصف بن برخیا) ثابت می داند «قال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به» ۱۴ «[کسی که دانشی از کتاب داشت گفت: پیش از آنکه چشم بر هم زنی آن را نزد تو خواهم.]»

اینکه در شبهه گفته شد که: امامان با بقیه ی افراد فرقی ندارند با مراجعه به احادیث و روایاتی که در کتابهای حدیثی علمای اهل سنت و شیعه، در باب مناقب و فضایل حضرت علی (ع) و ائمه اطهار (علیهم السلام) آمده است، فرق بین امامان و دیگر انسانها روشن می شود.

گذشته از وحی و روایات؛ علمای مسلمان در علم فلسفه و عرفان ثابت کرده اند که انسانهای عادی هر گاه به وظایف شرعی خود عمل کرده و با هوای نفس و شهوات مخالفت نموده و راه سیر و سلوک را طی کنند، از عالم غیب، قابلیت دریافت اخبار غیبی را پیدا می کنند که قرآن مجید فرموده «اتقوا الله و یعلمکم الله» ۱۵ «[تقوا پیشه کنید، خداوند به شما تعلیم می دهد.]»

چنانکه یکی از راه های معرفت و شناخت راه الهام و اشراق معرفی کرده اند))۱۶(؛ حتی امروزه فلاسفه غرب هم الهام و آگاهی های غیبی را تأیید کرده اند))۱۷(.

پس اینکه عده ای از خواص و اولیاء الله، آگاه به اسرار و غیب باشند، هیچ گونه بُعدی نداشته، بلکه با تصریح آیات قرآن و روایات معتبر، آگاهی از غیب، امری است که به اذن خداوند متعال به اولیائش داده می شود.

منبع: باشگاه جهانی خادمین اهل بیت (ع)

گرد آوری: گروه دین و اندیشه سایت تبیان زنجان

http://www.tebyan-zn.ir/Religion_Thoughts.html

۱- انعام/۵۹.

۲- جن/۲۷.

۳- آل عمران/۷.

۴- و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله... آل عمران/۱۷۹ و علمناه من لدنا علماً... کهف/۶۴.

۵- کهف/۱۰۳.

۶- سید مرتضی فیروز آبادی - فضایل الخمسه من صحاح السنه - موسسه اعلمی بیروت جلد ۲ ص ۴۵۴ به نقل از تفسیر طبری جلد ۶ ص ۲۷ و کشف زمخشری و درالمنثور سیوطی.

زمخشری، انکشاف، ادب الحوزه، ج ۲، ص ۷۴۹، ذیل آیه ۱۰۳ سوره کهف.

فخررازی، تفسیر کبیر، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰، ج ۲۱، ص ۱۴۸ ذیل آیه ۱۰۳ سوره کهف.

۷- احزاب/۲۳.

۸- احمد بن حجر مکی - الصواعق المحرقة - تعلیقه عبدالوهاب - مکتبه قاهره علی یوسف سلیمان ص ۱۳۴ و ص ۱۳۵.

۹- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، اسماعیلیان، چاپ اول، ج ۲، ص ۲۸۹، باب معرفت علی (ع) به اخبار غیبی.

۱۰- ابی بکر احمد بن علی خطیب بغدادی - تاریخ بغداد - مکتبه السلفیه - مدینه جلد ۷ ص ۲۴۹.

۱۱- همان ص ۴.

۱۲- احزاب/۳۳.

۱۳- زمخشری، کشف، همان، ج ۱، ص ۳۶۹، ذیل آیه مباهله.

محمد بن عیسی بن سوره، الجامع الصحیح بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۶۶۳.

ابی عبدالله حاکم نیشاپوری - المستدرک علی الصحیحین - دار المعرفه بیروت - جلد ۳ ص ۱۴۶ و ۱۴۸ ایضاً عبدالرحمن جلال الدین سیوطی الدر المنثور - دار الفکر بیروت چاپ اول جلد ۶ ص ۶۰۵ و ۶۰۶.

[۱۴]- [نمل/۴۰].

[۱۵]- [یقره/۲۸۲].

۱۶- ابو علی سینا - الاشارات و التنبیهاش شرح شرح قطب الدین رازی - مطبعه حیدری تهران جلد ۳ ص ۸ ایضاً فخر الدین رازی - المطالب العالیه - نشر شریف رضی - بیروت چاپ اول جلد ۸ صفحات ۱۳۹ به بعد.

۱۷- مانند الکیسی کارل و برگسن به منشور جاوید - آیه الله سبحانی چاپ اول چاپخانه مهر جلد ۸ ص ۲۹۸ به بعد مراجعه شود.

حسن منتظری - مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه

ج- شبهات مربوط به حکومت

س۹- اگر عمر، غاصب خلافت بود چرا علی (علیه السلام) با او همکاری می کرد؟

چرا علی (علیه السلام) با عمر که از عوامل اصلی شهادت همسرش بود همکاری می کرد؟ در تاریخ هست که بارها عمر می گفت: "اگر علی نبود عمر هلاک می شد." با این دست آویز، برخی اهل سنت شهادت حضرت زهرا (س) را انکار کرده و می گویند علی (علیه السلام) با عمر روابط حسنه ای داشته است.

جواب: همکاری حضرت علی (علیه السلام) با خلفا را باید با توجه به این ویژگی های او بررسی نمود:

با توجه به این که فلسفه ی امامت تنها حکومت کردن نیست و حفظ اسلام و جلوگیری از نابودی و یا انحراف آن و هدایت مردم و مرجعیت دینی و علمی مسلمانان از وظایف مهم امام است، امام علی (علیه السلام) خود را موظف می دانست که از دین اسلام محافظت کند؛ در این راستا امام از ظلم هایی که بر خود ایشان صورت گرفته بود، چشم پوشی می کرد. خود حضرت می فرمود:

«سوگند به خدا که تا زمانی که امور مسلمانان به سامان باشد و ظلم و ستمی متوجه آنان نباشد تسلیم هستم و از ظلم بر خود چشم پوشی می کنم» (۱)

برخی از علل همکاری امام علی (علیه السلام) با خلفای سه گانه عبارت بودند از:

۱- جلوگیری از تزییع حقوق مردم

در بسیاری از موارد وقتی حضرت علی (علیه السلام) می دید در اثر قضاوت یا اجتهاد نادرست، حق دیگران تضییع می شود، وارد صحنه شده و از تضییع حقوق مسلمانان جلوگیری می کرد. به عنوان مثال در موردی عمر به سنگسار کردن زن زنا کاری که حامله بود حکم کرد! هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) باخبر شد به عمر فرمود: تو حق کشتن جنین این زن را نداری و از سنگسار شدن آن زن و در نتیجه از کشته شدن جنین وی جلوگیری کرد. در این هنگام عمر گفت «اگر علی نبود عمر هلاک می شد» (۲) اگر در این جریان و رویدادهای مشابه این، امام علی وارد نمی شد، بیگانه‌ای در اثر قضاوت نادرست گشته می شد.

۲- معرفی اسلام واقعی

با تذکر حضرت امیر المؤمنین و موضع گیری آن حضرت در امور قضایی و...، اسلام حقیقی و احکام صحیح اسلامی به مردم شناسانده می شد.

۳- ایجاد وحدت در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی

حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بیش از آن که به فکر حقوق شخصی خویش باشد به فکر اسلام و جامعه اسلامی بود. بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دین اسلام با تهدیدهای خارجی و داخلی مواجه بود. خارج از مرزهای اسلامی خطر هجوم امپراطوری روم و ایران و از داخل خطر توطئه های منافقان وجود داشت. این تهدیدها اساسی بود و می توانست به دین نوپای اسلام ضربه بزند. از این رو می گوشید تا از تفرقه در جامعه اسلامی جلوگیری کرده و وحدت را استوار سازد. امام علی (علیه السلام) در نامه ای به ابوموسی اشعری می نویسد: «بدان که در فراهم ساختن امت پیامبر و یکپارچگی آنها با یکدیگر کسی از من حریص تر نیست» (۳)

به همین جهت برای حفظ وحدت با خلفا همکاری می کرد و به آنها مشاوره می داد. خود حضرت در نامه ای علت همکاری خود را با دستگاه حکومتی زمان این چنین بیان می کند: «به خدا سوگند هرگز فکر نمی کردم و به خاطرم خطور نمی کرد که عرب بعد از پیامبر، امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند (و در جای دیگر قرار دهند و باور نمی کردم) آنها آن را از من دور سازند! ... دست بر روی دست گذاردم تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد (ص) را نابود سازند. (در این جا بود) که ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگ تر بود؛ چرا که این بهره دوران کوتاه زندگی دنیا است که زایل و تمام می شود. همان طور که «سراب» تمام می شود و یا هم چون ابرهایی که از هم می باشند. پس برای دفع این حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پا برجا و محکم گردید» (۴).

از این کلمات استفاده می شود که در همین راستا در جنگ هایی که برای دفاع از اسلام و برای گسترش آن در زمان خلفا صورت گرفت چون پای حیات اسلام در کار بود امام علی در مسائل کلی جهاد به آنان مشاوره می داد و در مواردی فرزندان خود را به میان نبرد می فرستاد که در منابع تاریخی ذکر شده است. (۵) البته در خصوص شرکت امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) در نبرد با ایرانیان دلیل معتبری در دست نیست. با همه این همکاری ها اما آن حضرت در مواقع مناسب اعتراضات و نا رضایتی های خود را به آنان ابلاغ می کردند.

(۱) عاملی، سید جعفر مرتضی، تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ع)، ترجمه محمد سپهری، چاپ پنجم، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش.

(۲) علامه حلی، کشف المراد، ص ۵۱۲، چاپ دهم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۵ هـ.ق.

(۳) نهج البلاغه، نامه ۷۸.

(۴) نهج البلاغه، نامه ۶۲.

(۵) دحلان، الفتوحات الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۷۵، ناشر مصطفی محمد، مصر.

منبع: ۶۸. <http://www.porseshgaran.org/main/emamali/Html>

س ۱۰- چرا حضرت علی (علیه السلام) اول مظلوم عالم است؟

ج- حضرت علی (علیه السلام) در مقاطع مختلف تاریخی مورد ظلم واقع شد، در تمام سختی ها و ظلم هایی که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شد، او نیز در کنار پیامبر مظلوم بود و با دست شستن از جان خود از پیامبر دفاع می کرد؛ حضرت امیرالمومنین علی رغم لیاقتش و علی رغم معرفی اش توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عنوان ولی المومنین، مظلوم واقع شد، سالها استخوان در گلو و خار در چشم غصب جایگاهش را شاهد بود، همسرش را مظلومانه شهید کردند، مسلمین حق ولایتش را ادا نکردند و شیعیان حق امامتش را، حضرت امیر هنوز مظلوم است و همچنان مظلوم خواهد ماند، اما اگر چه تمام اینها، ظلمهای بسیار بزرگی هستند اما بزرگترین ظلم تاریخ چیز دیگریست.

مقام ولایت حضرت امیر المومنین (علیه السلام)، مقامی بود که به واسطه ی پیامبر از سوی خداوند تعیین شده بود تا مسلمین با تبعیت از او به هدایت و کمال برسند، اما ولایت پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به واسطه ی نفسانیت ناهلان، به خلافت تنزل یافت، خلافت یک کرسی بی ارزش بود که با رأی یک شورا ساخته می شد و با بیرون آمدن انگشتی عمر و عاص به کسی دیگر واگذار می شد، خلافت اینقدر بی ارزش بود که حضرت امیر (علیه السلام) آن را از آب بینی بز و لنگه کفشی پاره پست تر می دانست؛ مقام ولایت یک مقام الهی بود که فقط شایسته ی معصومین بود و مقام خلافت یک کرسی پست بود که می توانست به خواست مردم یا شورا یا عمر و عاص به هر بی سروپایی برسد؛ این ظلم هرگز جبران نشد، خلافت همچنان بین اکثریت مسلمانان به جای ولایت معرفی شد و هرگز حق مقام ولایت ادا نشد، نه برای حضرت امیر (علیه السلام) و نه برای ۱۱ اخگر تابناکش، ظلمی که تمام تاریخ را تحت الشعاع قرار داد، اسلامی که با ولایت می توانست به هدایت و کمال جهانیان منجر شود و میلیاردها انسان را از گمراهی نجات دهد، به واسطه ی دوری از ولایت به شاخه های متعدد منحرف شد، این ظلم به جای این که امامان هدی (علیهم السلام) را به حکومت برساند، موجب شهادت مظلومانه یک یک شان شد و موجب شد تا صدها سال آخرین امام هدی (علیه السلام) نیز در غیبت به سربرد، این است که باور داریم که با ظهور حضرت مهدی (عج)، بزرگترین ظالمان جهان نیز زنده شده و مجازات خواهند شد، انشاءالله.

منبع: سایت <http://salmaneali.parsiblog.com> **باتلخیصی و تصرف.**

س ۱۱- چرا حضرت علی (علیه السلام) ۲۵ سال سکوت کرد؟

ج- ابتدا لازم است توجه شود که گاهی اصل سوال صحیح نبوده و سایر سوالات هم بر روی آن مبنای غیر صحیح بنامی شود که باید اولاً از اصل سوال پاسخ داده شود تا شبهات بعدی روشن گردد.

و آن اینکه هرگز امیرالمومنین (علیه السلام) سکوت مطلق نداشته اند و حق چنین سکوتی را ندارند چون وظیفه امام امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از حریم دین است و برای انجام این وظیفه هرگز حق تعالی چنین اجازه ای برای سکوت نداده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لُعْنَةُ اللَّهِ - الكافي : ۱/ ۵۴ ، باب البدع والرأى ، حديث ۲ ؛ وسائل الشيعة : ۲۶۹/۱۶ ، باب ۴۰ ، حديث ۲۱۵۳۸

بنابراین منظور از سکوت آن حضرت سکوت سیاسی و عدم پذیرش مسئولیتهای اجتماعی و عدم دخالت در مسئولیتهای اجتماعی می باشد.

سکوت امام - علیه السلام - در دوران برکناری او از مقام خلافت، که بیست و پنج سال به طول انجامید، سکوت مطلق، به معنای دوری از هر نوع مداخله در امور رهبری نبود، بلکه در حالی که مقام خلافت و رهبری سیاسی را دیگران اشغال کرده، و نصب و عزل افراد و اختیار دارایی اسلام به دست آنان بود - مع الوصف - مرجع فکری و یگانه معلم امت که تمام طبقات در برابر دانش او خضوع می کردند، امام علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود. ۱.

امام - علیه السلام - در نامه ای که به مردم مصر فرستاد به این حقیقت تصریح می کند، و علت همکاری خود را در حفظ مصالح کلی اسلام، پس از دوری از خلافت چنین تشریح می نماید: من در آغاز کار، دست نگاه داشتم (و آنان را به خود واگذاشتم) تا این که دیدم گروهی از اسلام برگشته و مردم را به محو دین محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - دعوت می کنند، ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان برنخیزم، رخنه و یا ویرانی در کاخ اسلام ببینیم که مصیبت آن برای من بزرگتر است، از دوری از حکومت چند روزه که بسان سراب زایل می شود. ۲.

امام به صورت یک سرپرست و حامی دلسوز دین، درست است که در دوران خلفا سکوت سیاسی کرد، و مسئولیتی را نپذیرفت ولی در عین حال هیچ گاه درباره اسلام و دفاع از حریم دین شانه خالی نکرد، بلکه نیازهای فکری و علمی اسلام را در دوران های مختلف خلافت برطرف می کرد، و خلفا پیوسته از افکار بلند و راهنمایی های واقع بینانه آن حضرت بهره می بردند.

فعالیت های امام در این دوران را می شود در امور زیر خلاصه نمود:

۱- تفسیر قرآن و حل مشکلات بسیاری از آیات، و تربیت شاگردان بزرگی که هر کدام بعدها منشا خیرات فراوانی شدند.

۲- بیان حکم شرعی رویدادهای نو ظهور که در اسلام سابقه نداشت، و یا قضیه چنان پیچیده بود که قضاوت از داوری درباره آن ناتوان بودند، این نقطه از نقاط حساس زندگی امام است، و اگر در میان صحابه شخصیتی مانند علی - علیه السلام - نبود، که به تصدیق پیامبر گرامی داناترین امت و آشناترین آن ها به موازین قضا و داوری به شمار می رفت، بسیاری از مسایل در صدر اسلام به صورت عقده لا ینحل و گره کور باقی می ماند. ۳.

۳- پاسخ به پرسش های دانشمندان ملل جهان، بالاخص یهود و مسیحیان که پس از درگذشت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - برای تحقیق و پژوهش درباره آیین وی، رهسپار مدینه می شدند و سئوالاتی را مطرح می نمودند و پاسخ گویی جز علی - علیه السلام -، که تسلط او بر تورات و انجیل از خلال سخنانش روشن بود، پیدا نمی کردند و اگر این خلأ به وسیله امام پر نمی شد، جامعه اسلامی در سرشکستگی شدیدی فرو می رفت، و هنگامی که امام به کلیه سئوالات آن ها پاسخ دندان شکن می داد، شادمانی و شگفتگی عظیمی در چهره خلفا که بر جای پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - نشسته بودند، پدیدار می شد. ۴

۴- هنگامی که دستگاه خلافت در مسایل سیاسی و پاره ای از مشکلات با بن بست روبرو می شد، امام - علیه السلام - یگانه مشاور مورد اعتماد بود که با واقع بینی خاصی مشکلات را از سر راه برمی داشت و مسیر کار را معین می کرد. ۵

نتیجه و پاسخ: با در نظر داشت مطالب فوق به این نتیجه می رسیم، درست است که امام در دوران بیست و پنج سال خلافت خلفا، از نظر سیاسی سکوت کرد و مسئولیتی سیاسی نپذیرفت، ولی در عین حال هیچ گاه درباره اسلام و دفاع از حریم دین شانه خالی نکرد، هر وقت پای مصالح اسلام و مسلمین به میان می آمد، از هر نوع خدمت و کمک و بلکه فداکاری دریغ نمی داشت، شخصیت امام بالاتر از آن بود که در برابر مشکلات اسلام و امور پیچیده مسلمانان، مهر سکوت بر لب نهاده و خود را از هر نوع مداخله کنار بکشد، تا سکوت مطلق او باعث زیان اسلام و به وجود آمدن مذاهب مختلف گردد، بلکه وجود مذاهب علل و عوامل مختلفی داشته است که هیچ گونه ربطی به سکوت سیاسی امام نداشته است. بلکه خود مردم است که بنابر تمایلات و خواهش های مادی همراه با ضعف ایمان به سوی راه های انحرافی کشانده می شوند. لذا اولین فرقه ای که بلافاصله بعد از وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - به وجود آمد فرقه اهل سنت بود که بر خلاف سفارشات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - قدم برداشته و بر طبق هواها و امیال خودشان عقایدی را پایه گذاری نمودند که بعدها باعث ایجاد فرقه های دیگر گردید.

و شاهد بر اینکه جهل و نادانی و تمرد مردم از حق باعث ایجاد فرقه ها می شود، اینست که در زمان خود حضرت علی - علیه السلام - فرقه ای خوارج به وجود آمد و نیز فرقه مرجئه و امثال آنان توسط اصحاب صفین و بنی امیه در همین زمان ایجاد گردید.

پی نوشت:

۱. جعفر، سبحانی، پژوهشی عمیق از زندگانی علی - علیه السلام -، موسسه نشر جهان آرا، ص ۳۸۷.

۲. سید علی نقی، فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص ۱۰۴۸، نامه ۶۲.

۳. سیره پیشوایان، همان، ص ۷۱.

۴. فروغ ولایت، همان، ص ۱۴۶.

۵. سیره پیشوایان، همان، ص ۷۲.

منبع: سایت بنیاد فرهنگی امامت باتلخیص و تصرف.

برای مطالعه به کتاب "علی وزمامداران" تألیف آقای علی محمد میر جلیلی، انتشارات عصر ظهور، مراجعه فرمایید.

س ۱۲- چرا حضرت علی (علیه السلام) اقدام به گرفتن حق خود نکرد؟

ج- مقدمه: آنحضرت وظیفه شناس است و هر جایباز به اقدام باشد قطعاً اقدام می کند و اگر اقدامی نکرده حتماً مشکلی وجود داشته است.

پاسخ این است که: با سند صحیح اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) دستور داده که سکوت کند.

احمد بن حنبل یکی از امامان اهل تسنن در مسند خود روایتی آورده که:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمَقْدَمِيُّ حَدَّثَنَا فَضِيلُ بْنُ سَلِيمَانَ يَعْنِي النَّمِيرِيَّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي يَحْيَى عَنْ إِبْنِ عَمْرٍو
الْأَسْلَمِيِّ عَنْ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اخْتِلافٌ أَوْ أَمْرٌ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ السَّلْمَ فَافْعَلْ. پاورقی: اسناد صحیح: مسند
احمد بن حنبل ج ۱ ص ۴۶۹ ح ۶۹۵

علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمودند: به زودی بعد از من اختلاف و درگیری و اتفاقات بدی خواهد افتاد؛ در این زمان؛ اگر توانستی که صلح کنی؛ پس همین کار را بکن (وظیفه تو این است که اختلاف و جنگ نکنی)

همان طور که می بینید در روایت از سین استفاده شده یعنی به زودی سیکون

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وظیفه امیر مومنان (علیه السلام) را مشخص کرده و باید در موقعی که حشش را غصب کردند، باید صبر کند و اختلاف و جنگ نکند.

و امیرالمومنین (علیه السلام) هم دقیقاً همین کار را کرده، پس اشکال بر آنحضرت وارد نیست.

هیثمی هم در مجمع الزوائد همین روایت را آورده است و گفته: رجاله ثقات

۱۲۰۲۳ - وعن علی بن أبي طالب قال : قال رسول الله صلى الله عليه و سلم : ص . ۴۷۴

إنه سیکون [بعدی] اختلاف وأمر فإن استطعت أن تكون السلم فافعل، رواه عبد الله و رجاله ثقات.

منبع: <http://shobahat.com> باتلخیص و تصرف.

س ۱۳- چرا حضرت علی (علیه السلام) با خلفاهمکاری می کرد با اینکه آنان را قبول نداشت؟

ج- اینار و از خود گذشتهگی امام علی (ع) برای حفظ اسلام برای همه ثابت شده است. با وجود این که پذیرش اسلام در روزهای آغازین دعوت پیامبر گرامی اسلام (ص) کار آسانی نبود و انواع تهدیدها، خطرات و تحریم ها را به دنبال داشت، او نخستین فردی بود که در سنین نوجوانی اسلام را پذیرفت و در همه سختی ها و مشکلات آغاز بعثت در کنار پیامبر (ص) بود. در شب هجرت در رختخواب رسول

خدا (ص) خوابید تا توطئه ترور آنحضرت خنثی شود. بعد از گرایش مردم به اسلام نیز در جنگ های مختلف با دشمنان اسلام شرکت کرد و با جان فشانی از اسلام دفاع کرد و تا پایان عمر خویش در راه اعتلای اسلام و گسترش آن از هیچ کوششی دریغ نکرد.

همکاری حضرت علی (ع) با خلفا را باید با توجه به این ویژگی های او بررسی نمود.

با توجه به این که فلسفه امامت تنها حکومت کردن نیست و حفظ اسلام و جلوگیری از نابودی و یا انحراف آن و هدایت مردم و مرجعیت دینی و علمی مسلمانان از وظایف مهم امام است، امام علی (ع) خود را موظف می-دانست که از دین اسلام محافظت کند؛ در این راستا امام از ظلم هایی که بر خود ایشان صورت گرفته بود، چشم پوشی می کرد. خود حضرت می فرمود: «سوگند به خدا که تا زمانی که امور مسلمانان به سامان باشد و ظلم و ستمی متوجه آنان نباشد تسلیم هستم و از ظلم بر خود چشم پوشی می کنم.»^۱

برخی از علل همکاری امام علی (ع) با خلفای سه گانه عبارت بودند از:

۱- جلوگیری از تضييع حقوق مردم:

در بسیاری از موارد وقتی حضرت علی (ع) می دید در اثر قضاوت یا اجتهاد نادرست، حق دیگران تضييع می شود، وارد صحنه شده و از تضييع حقوق مسلمانان جلوگیری می کرد. به عنوان مثال در موردی عمر به سنگسار کردن زن زنا کاری که حامله بود حکم کرد!! هنگامی که حضرت علی (ع) باخبر شد به عمر فرمود: تو حق کشتن جنین این زن را نداری و از سنگسار شدن آن زن و در نتیجه از کشته شدن جنین وی جلوگیری کرد. عمر گفت «اگر علی نبود عمر هلاک می شد» [۲]. اگر در این جریان و رویدادهای مشابه این، امام علی وارد نمی شد، بیگناهی در اثر قضاوت نادرست کشته می شد.

۲- معرفی اسلام واقعی:

با تذکر حضرت امیر المؤمنین و موضع گیری آن حضرت در امور قضایی و...، اسلام حقیقی و احکام صحیح اسلامی به مردم شناسانده می شد.

۳- ایجاد وحدت در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی:

حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بیش از آن که به فکر حقوق شخصی خویش باشد به فکر اسلام و جامعه اسلامی بود. بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) دین اسلام با تهدیدهای خارجی و داخلی مواجه بود. خارج از مرزهای اسلامی خطر هجوم امپراطوری روم و ایران و از داخل خطر توطئه های منافقان وجود داشت. این تهدیدها اساسی بود و می توانست به دین نوپای اسلام ضربه بزند. از این رو می کوشید تا از تفرقه در جامعه اسلامی جلوگیری کرده و وحدت را استوار سازد. امام علی (ع) در نامه ای به ابوموسی اشعری می نویسد: «بدان که در فراهم ساختن امت پیامبر و یکپارچگی آنها با یکدیگر کسی از من حریص تر نیست.»^۳

به همین جهت برای حفظ وحدت با خلفا همکاری می کرد و به آنها مشاوره می داد. خود حضرت در نامه ای علت همکاری خود را با دستگاه حکومتی زمان این چنین بیان می کند: «به خدا سوگند هرگز فکر نمی کردم و به خاطر م خطور نمی کرد که عرب بعد از پیامبر، امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند (و در جای دیگر قرار دهند و باور نمی کردم) آنها آن را از من دور سازند! ... دست بر روی دست گذاردم تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد (ص) را نابود سازند. (در این جا بود)

که ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگ‌تر بود؛ چرا که این بهره‌دوران کوتاه زندگی دنیا است که زایل و تمام می‌شود. همان طور که «سراب» تمام می‌شود و یا هم چون ابرهایی که از هم می‌پاشند. پس برای دفع این حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پا برجا و محکم گردید. ۴

از این کلمات استفاده می‌شود که در همین راستا در جنگ‌هایی که برای دفاع از اسلام و برای گسترش آن در زمان خلفا صورت گرفت چون پای حیات اسلام در کار بود امام علی در مسائل کلی جهاد به آنان مشاوره می‌داد و در مواردی فرزندان خود را به میان نبرد می‌فرستاد که در منابع تاریخی ذکر شده است. ۵

البته در خصوص شرکت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در نبرد با ایرانیان دلیل معتبری در دست نیست. با همه این همکاری‌ها اما آن حضرت در مواقع مناسب اعتراضات و نارضایتی‌های خود را به آنان ابلاغ می‌کردند.

(۱) عاملی، سید جعفر مرتضی، تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی (ع)، ترجمه محمد سپهری، چاپ پنجم، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش.

(۲) علامه حلی، کشف المراد، ص ۵۱۲، چاپ دهم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۵.ق.

(۳) نهج البلاغه، نامه ۷۸.

(۴) نهج البلاغه، نامه ۶۲.

(۵) دحلان، الفتوحات الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۷۵، ناشر مصطفی محمد، مصر.

منبع: سایت اسلام کوئست باتلخیص و تصرف.

د- شبهات مربوط به دفاع از حضرت زهرا (سلام الله علیها) و فدک

س ۱۴- چرا امیرالمومنین (علیه السلام) از همسر خود دفاع نکرد؟

ج- عالمان شیعه از این شبهه پاسخ‌های گوناگونی داده‌اند که به اختصار به چند نکته بسنده می‌کنیم:

عکس العمل حضرت علی (ع) در برابر عمر

امیرمؤمنان (ع) در مرحله اول و زمانی که آنها قصد تعرض به همسرش را داشتند، از خود واکنش نشان داد و با عمر برخورد کرد، او را بر زمین زد، با مشت به صورت و گردن او کوبید؛ اما از آن جایی که مأمور به صبر بود از ادامه مخاصمه منصرف شد. در حقیقت با این کار می‌خواست به آنها بفهماند که اگر مأمور به شکیانی نبودم کسی جرأت نمی‌کرد که این فکر را حتی از مخیله‌اش بگذراند؛ اما آن حضرت مثل همیشه تابع فرمان‌های الهی بوده است.

سلیم بن قیس هلالی که از یاران مخلص امیرمؤمنان (علیه السلام) است، در این باره می‌نویسد:

عمر آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله‌ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد! حضرت زهرا (سلام الله علیها) به طرف عمر آمد و فریاد زد: یا ایتاه، یا رسول الله!

عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و بر پهلوی فاطمه زد. آن حضرت ناله کرد: یا ایتاه! عمر نازیانه را بلند کرد و بر بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد: یا رسول الله، ابوبکر و عمر با بازماندگان چه بد رفتار می‌کنند!

علی (علیه السلام) ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد؛ ولی به یاد سخن پیامبر (ص) و وصیتی که به او کرده بود افتاد، فرمود: ای عمر! قسم به آنکه محمد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر مقدرات الهی و عهدی که پیامبر با من بسته است، نبود، می‌دانستی که تو نمی‌توانی به خانه من داخل شوی. ۱

امیر مؤمنان (علیه السلام) در تمام دوران زندگی‌اش، مطیع محض فرمان‌های الهی بوده و آن چه او را به واکنش وامی‌داشت، فقط و فقط اوامر الهی بود و هرگز به خاطر تعصب، غضب و منافع شخصی از خود واکنش نشان نمی‌داد.

آن حضرت از جانب خدا و رسولش مأمور به صبر و شکیبائی در برابر این مصیبت‌های عظیم بوده است و طبق همین فرمان بود که دست به شمشیر نبرد.

در روایتی «سلیم بن قیس هلالی» نقل می‌کند:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاهی به علی (علیه السلام) کرد و فرمود: ای علی! تو به زودی پس از من، از قریش و متحد شدنشان علیه خودت و ستمشان سختی خواهی کشید. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و به وسیله موافقت با آنان بجنگ، و اگر کمک کار و یآوری نیافتی صبر کن و دست نگهدار و با دست خویش خود را به نابودی مینداز. ۲

به راستی چه کسی جز حیدر کرآر می‌تواند از چنین امتحان سختی بیرون بیاید؟! زمانی ارزش این کار مشخص می‌شود که بدانیم علی (ع) همان کسی است که در میدان نبرد، همچون شیر بر دشمن حمله می‌کرد و پهلوانان کفر را یکی پس از دیگری از سر راه بر می‌داشت، روزی پشت پهلوانی همچون عمر بن عبدود را به خاک می‌مالد و روزی دیگر فرق سر مرهب یهودی را همراه با کلاه خودش می‌شکافد.

آن روز فرمان خداوند این بود که دشمنان از ترس ذوالفقارش خواب آسوده نداشته باشند؛ ولی روز دیگر فرمان این است که همان ذوالفقار در نیام باشد تا اساس اسلام حفظ شود و دشمنان اسلام از نابود کردن آن مأیوس شوند.

احتمال شهادت حضرت زهرا (س) هنگام درگیری

دفاع از ناموس، از مسائل فطری و مشترک میان همه انسان‌ها است؛ اما روشن است که اگر کسی بداند که قصد دشمن از تعرض به ناموس وی این است که او را به واکنش وادار کنند تا به مقصود مهمتر و شوم‌تری دست یابند؛ انسان عاقل، با تدبیر و مسلط بر نفس خویش، هرگز کاری نخواهد کرد که دشمن به مقصودش برسد.

آری قصد مهاجمین به خانه وحی این بود که امیرمؤمنان(علیه السلام) را به واکنش وادار کنند و با استفاده از این فرصت، ثابت کنند که شخصی همانند علی(علیه السلام) برای رسیدن به حکومت دنیوی حاضر شد که افراد زیادی را از دم شمشیر بگذراند.

و نیز اگر امیرمؤمنان(علیه السلام) از خود واکنش نشان می‌داد و با آن‌ها درگیر می‌شد، ممکن بود که فاطمه زهرا در این درگیری‌ها کشته شود، سپس دشمنان شایع می‌کردند که علی(علیه السلام) برای به دست آوردن حکومت دنیایی، همسرش را نیز فدا کرد و در حقیقت او بود که سبب کشتن همسرش شد؛ چنانچه در باره عمار یاسر، یار وفادار امیرمؤمنان(علیه السلام) چنین کردند. به جریان زیر توجه کنید:

هنگام ساختن مسجد مدینه، عمار یاسر برخلاف دیگران که یک خشت برمی‌داشتند، او دو تا دو تا می‌آورد، پیامبر اسلام او را دید، با دست مبارکش، غبار را از سر و صورت نازنین عمار زدود و پس فرمود:

"عمار را گروه ستمگر می‌کشند، او آنان را به بهشت می‌خواند و آنان او را به جهنم". ۳

صدور این روایت از رسول خدا(ص) در حق عمار قطعی بود و تمام مردم از آن آگاه بودند و نیز ثابت می‌کرد که معاویه و دار و دسته‌اش همان گروه نابکار هستند؛ از این رو هنگامی که معاویه شنید عمار کشته شده و لرزه بر دل بسیاری از مردم انداخته، و این فرمایش پیغمبر اکرم(ص) سر زبان‌ها افتاده است، عمرو عاص را به حضور طلبید و پس از مشورت با او شایع کردند که علی(ع) او را کشته است و این گونه استدلال کردند که چون عمار در جبهه علی و همراه او بوده است و علی او را به جنگ فرستاده است؛ پس او قاتل عمار است!!

(۱) (الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای ۸۰هـ)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص ۵۶۸، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ.

(۲) (الهلالی، سلیم بن قیس (متوفای ۸۰هـ)، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ص ۵۶۹، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ.

(۳) البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۴۳۶، کتاب الصلاة، باب التَّعَاوُنِ فِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، و ج ۳، ص ۱۰۳۵، ح ۲۶۵۷، الجهاد والسير، باب مَنْحِ الْغُبَارِ عَنِ النَّاسِ فِي السَّبِيلِ، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م.

برگرفته از مطالب سایت ولی عصر (عج)

س ۱۵- چرا بعد از شهادت همسر خود فاطمه الزهرا علیهاالسلام انتقام او را نگرفت یا به فکر گرفتن انتقام نبود؟

حضرت علی(ع) نیز با ملاحظه خطرهایی که در صورت قیام او، جامعه اسلامی را تهدید می‌کرد از قیام و اقدام مسلحانه بر علیه ظالمان به حضرت زهرا خودداری کرد، و با دشمنان خویش سازش نمود تا اصل اسلام محفوظ بماند. در این جا به چند نمونه از خطرهای جدی که در آن دوران اسلام و مسلمانان را تهدید می‌کرد، اشاره می‌کنیم:

۱- خطر مرتدین

بسیاری از گروه‌ها و قبایلی که در سال‌های آخر عمر پیامبر مسلمان شده بودند، هنوز آموزش‌های لازم اسلامی را ندیده بودند و نور ایمان کاملاً در دل آنها نفوذ نکرده بود. از این‌رو هنگامی که خبر درگذشت پیامبر اسلام در میان آنان منتشر گردید، گروهی از آنان پرچم «ارتداد» و بازگشت به بت‌پرستی را برافراشتند و عملاً با حکومت اسلام در مدینه مخالفت کرده، حاضر به پرداخت مالیات اسلامی نشدند. اینان با گردآوری نیروی نظامی، نظام نوپای اسلامی را به شدت مورد تهدید قرار دادند. به همین جهت نخستین کاری که حکومت جدید انجام داد، نبرد با مرتدان بود. در چنین موقعیتی که دشمنان ارتجاعی اسلام، پرچم ارتداد را برافراشته و حکومت اسلامی را تهدید می‌کردند، هرگز صحیح نبود که امام(ع) پرچم دیگری به دست گیرد و قیام نماید.

حضرت علی(ع) در یکی از نامه‌های خود به مردم مصر، به این نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید: «آن گاه که پیامبر(ص) به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند. سوگند به خدا، نه در فکرم می‌گذشت و نه در خاطر من می‌آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا(ص) از اهل بیت او بگرداند، یا مرا پس از وی از عهده‌دار شدن حکومت باز دارند. تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص (ابوبکر) بود. من دست باز کشیدم تا آن جا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می‌خواهند دین محمد(ص) را نابود سازند. پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارنش را یاری نکنم (و دست به قیام بزنم)، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماست، که حکومت کالای چند روزه دنیاست...

۲- خطر مدعیان دروغین نبوت

علاوه بر خطر مرتدین، مدعیان نبوت و پیامبرانی دروغین مانند «مسلمه»، «طلیحه»، «سجاح» نیز در صحنه ظاهر شده، هر کدام طرفداران و نیروهایی دور خود گرد آوردند و قصد حمله به مدینه را داشتند که با همکاری و اتحاد مسلمانان پس از زحمانی فراوان نیروهای آنان شکست خوردند.

۳- خطر رومیان

خطر حمله احتمالی رومیان نیز می‌توانست مایه نگرانی دیگری برای جبهه مسلمانان باشد، زیرا تا آن زمان مسلمانان سه بار با رومیان درگیر شده بودند. از همین روی رومیان مسلمانان را برای خود خطری جدی تلقی می‌کردند و در پی فرصتی بودند که به مرکز اسلام حمله کنند. اگر حضرت علی(ع) دست به قیام مسلحانه می‌زد، با تضعیف جبهه داخلی مسلمانان، بهترین فرصت به دست رومی‌ها می‌افتاد که از این ضعف استفاده کنند.

لذا در چنین شرایطی سکوت حضرت علی(ع) همانند سکوت پیامبر است که گاهی برای مصلحت یا رفع فتنه سکوت می‌نمود؛ مانند جریان طلب نمودن کاغذ و قلم در واپسین روزهای حیات حضرت رسول(ص) که بعضی از حاضران (عمر) گفتند: «ان رسول الله(ص) يَهْجُر»؛ (صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶، دارالفکر، بیروت). پیامبر هذیان می‌گوید، یا به قولی: «قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ»؛ (صحیح مسلم، همان؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹، دارالفکر، بیروت). درد بر او غالب شده است و بیهوده حرف می‌زند. تا جایی که حضرت دستور فرمودند همه از خانه بیرون بروند و از نوشتن صرف‌نظر کردند و سکوت فرمود.

امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب(ع) نیز به خاطر مصالح و رفع فتنه و جلوگیری از نابود شدن اسلام سکوت کردند. ابو طفیل می‌گوید: در روز شورا من در کنار آن خانه - محل شورای شش نفره - بودم که سر و صدا از اندرون بلند شد. شنیدم که امام علی(ع) می‌فرمود: «زمانی مردم با ابوبکر بیعت کردند به خدا قسم که من از او سزاوارتر بودم و حق با من بود؛ اما در عین حال اطاعت کردم تا مبادا مردم کافر شوند و گردن یکدیگر را با شمشیر بزنند. سپس ابوبکر برای عمر بیعت گرفت، در حالی که به خدا قسم من سزاوارتر بودم؛ ولی باز هم اطاعت کردم که مبادا مردم کافر شوند و امروز شما می‌خواهید با عثمان بیعت کنید، اما به خدا سوگند، من رضایت نمی‌دهم و اطاعت نمی‌کنم.»

در نهج‌البلاغه نیز می‌خوانیم که آن حضرت فرمود: «من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود را از آن دریچیدم و کنار رفتم، در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که آیا با دست تنها و بدون یاور به پا خیزم و حق خود و مردم را بگیرم و یا در این محیط پر خفقان و ظلمتی که پدید آورده‌اند، صبر کنم؟ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیرو مردان با ایمان را تا واپسین دم زندگی به رنج و آمی‌دارد. عاقبت دیدم بردباری و صبر، به عقل و خرد، نزدیک‌تر است، لذا شکیبایی ورزیدم، ولی به کسی می‌ماندم که خار در چشم و استخوان در گلو دارد، با چشم خود می‌دیدم میراثم را به غارت می‌برند.» (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۳).

امام(ع) در جای دیگر می‌فرماید: «خوب می‌دانید که من از همه کس به خلافت شایسته‌ترم. به خدا سوگند، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبه راه باشد و در هم نریزد و به غیر از من به دیگری ستم نشود، همچنان مدارا خواهم کرد.» (نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۷۴).

آری، حضرت علی(ع) در برابر ظالمان و غاصبان کاری نکرد، تا زحمت‌های ۲۳ ساله پیامبر و خون شهدایی چون حمزه، جعفر طیار و... به هدر نرود. ایشان به جهت حفظ اسلام از انتقام خودداری کرد تا اصل اسلام باقی بماند.

س ۱۶- اگر فدک ملک حضرت زهرا (سلام الله علیها) بود، چرا حضرت علی (علیه السلام) اقدام به گرفتن آن نکرد؟

ج- امام در زمان خلافتش ضمن نامه‌ای به «عثمان بن حنیف» فرماندار بصره نوشت: «بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلمته السماء فسخت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین... ۱

آری از آن چه آسمان بر آن سایه افکنده است، «فدک» در دست ما بود. مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی سخاوتمندانه از آن چشم‌پوشی کردند.

از کلام حضرت فهمیده می‌شود که «فدک» در زمان خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) پس گرفته نشد و در دست فرزندان حضرت زهرا (س) قرار نگرفت. حال چرا حضرت آن را به صاحبان اصلی‌اش نداد، دو نوع می‌توان پاسخ داد:

۱- امام در جریان بیعت و آغاز زمامداریش، به برگرداندن حقوق و اموال (که در دوره حاکمان پیش غضب شده بود) اصرار ورزید و بسیار تأکید کرد. حال پس از رسیدن به قدرت، اگر «فدک» را پس می‌گرفت، به ذهن برخی خطوط می‌گردد آن همه اصرار برای خودش بود!

امام (علیه السلام) نخواست کاری کند که دیگران درباره‌اش این گونه قضاوت کنند و درباره حضرت بگویند: اعلان پس گرفتن اموال غضب شده و رد آن به صاحبان، مقدمه برای به دست آوردن باغی بود که در زمان خلفا مورد دعوا و گفتگو بود؛ یعنی بگویند: برای این که فدک را تصرف نماید، پس گیری زمین‌ها و مزارعی را که توسط عثمان بخشیده شده بود، عنوان کرد.

برای این که دشمنان این گونه قضاوت نکنند و خرده گیری ننمایند، امام با بزرگواری از کنار این حق گذشت و از آن سخنی به میان نیاورد؛ تا به مردم بفهماند حکومت علوی برای احقاق حقوق مردم تلاش می‌کند. اگر امام زمامداری را پذیرفت، برای یاری رساندن به مظلومان و محرومان است، نه برای منافع شخصی.

طبیعی است فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) نیز به این عمل راضی بودند.

نظیر این سخن از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده است. حضرت در پاسخ به این سؤال که چرا امام علی (علیه السلام) در دوره زمامداریش فدک را تصرف نکرد، فرمود:

"لأننا أهل البيت لا يؤخذنا حقوقنا ممن ظلمنا إلا هو ونحن أولياء المؤمنين إنما نحكم لهم و نأخذ حقوقهم ممن ظلمهم و لا نأخذ لانفسنا؛ (۲) چون ما اهل بیت پیامبر چنین خصوصیتی داریم که حقوق ما را از کسانی که به ما ستم کرده‌اند، جز خدا نمی‌ستاند؛ ما اولیای مؤمنان هستیم. به نفع آنان فرمان می‌رانیم و حقوق آنان را از کسانی که به آنان ستم روا داشته‌اند، می‌ستانیم، ولی برای خود در این راه تلاشی نمی‌کنیم.

از سخن امام کاظم (علیه السلام) به دست می‌آید که امامان و رهبران الهی همواره برای احیای حقوق مردم تلاش می‌کنند؛ اما در مورد حقوق شخصی که ربطی به حقوق مردم نداشته باشد، اقدامی نمی‌کنند و کریمانه از کنار آن می‌گذرند. پس نگرفتن فدک در دوره زمامداری امام علی (علیه السلام) از همین قبیل است. ۳

۲- برخی از عالمان دینی همانند مرحوم سلطان الواعظین شیرازی در کتاب شب‌های پیشاور می‌گویند: به جهت اوضاع خاصی که در زمان زمامداری امام علی (علیه السلام) بر جامعه اسلامی حاکم بود، حضرت قدرت پس‌گیری فدک را نداشت.

توضیح: امام در شرایطی حکومت را در دست گرفت که مردم از سیاست‌های عثمان ناخرسند بودند؛ ولی نسبت به سیاست‌های دو خلیفه پیشین به ویژه سیاست‌های عمر رضایت داشتند. سیاست‌ها و سنت‌های عمر، در جامعه اسلامی آن زمان ریشه دوانده بود. مردم حاضر نمی‌شدند از آن سنت‌ها و سیاست‌ها دست بردارند. ابن ابی الحدید در این باره می‌نویسد:

در زمان زمامداری امام علی (علیه السلام) در کوفه مردم تجمع کردند و از حضرت خواستند فردی را به عنوان امام جماعت نماز «تراویح» (۴) منصوب کند، تا در شب‌های ماه رمضان نمازهای مستحبی را با او به جماعت برگزار نمایند. حضرت به آنان گوشزد نمود این کار بدعت و برخلاف سنت رسول (صلی الله علیه و آله) است. پیامبر «به جماعت خواندن نمازهای مستحبی» را منع کرده است. آنان بدون توجه به رهنمود حضرت، یکی را به عنوان امام جماعت برگزیدند و نماز تراویح را برگزار کردند.

خبر به گوش حضرت علی (علیه السلام) رسید و برای نهدی از منکر، فرزندش حسن مجتبی (علیه السلام) را فرستاد و با آنان در این باره سخن گفت. آن عده وقتی دیدند حکومت علوی در پی جلوگیری از این کار برآمده است، فریاد زدند: ای وای، سنت عمر را می‌خواهند نابود کنند. ۵

با وجودی که امام علی (علیه السلام) مردم را آگاه نمود که در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین نمازی متداول نبود، و این نماز در زمان عمر بنا نهاده شد و رسول خدا اجازه نداد نمازهای مستحبی به جماعت خوانده شود، مردم حاضر نشدند از سنت عمر چشم‌پوشی نمایند و تابع فرمان امام علی (علیه السلام) باشند. بنابراین چگونه حضرت می‌توانست فدک را به فرزندان فاطمه (س) پس بدهد؟

از سیاست‌های ابوبکر و عمر این بود که فدک از دست حضرت زهرا (س) و فرزندان جدا باشد. حال اگر حضرت علی (علیه السلام) فدک را می‌گرفت، فریاد سر می‌دادند که ای وای، علی برخلاف سیاست عمر عمل می‌کند! نیز حضرت را متهم می‌کردند که غاصب است! حضرت با وجود چنین اوضاعی نمی‌توانست فدک را پس بگیرد. ۶

پی‌نوشت‌ها:

۱- نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۴۵.

۲- علل الشرایع، صدوق، باب العلل التي من أجلها ترک فدکاً.

۳- ترجمه گویا و شرح فشرده نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۵ و ۴۴۶.

۴- نماز تراویح نمازی است که اهل سنت به عنوان نماز مستحبی در شب‌های ماه رمضان به صورت جماعت به جا می‌آورند و هر شب یک جزء قرآن را در آن می‌خوانند و این شیوه و سنتی است که از عمر، خلیفه دوم بر جای مانده است.

۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

۶- سلطان الواعظین شیرازی، شب‌های پیشاور، ص ۷۱۰.

۵- شبهات مربوط به شهادت

س ۱۷- آیا ابن ملجم از یاران امام علی (ع) بوده است و نقشی او در زمان امام علی و جنگ نهروان چه بوده است؟ به چه دلیل به او اشقی الاخرین یا اشقی الاشقیاء می گویند؟

پاسخ: از زندگی ابن ملجم اطلاع روشنی در دست نیست، زیرا نامش تنها در اوائل حکومت امیرالمؤمنین (ع) برده شده و در آخرین روزهای زندگی و در نتیجه به شهادت رساندن علی بن ابی طالب (ع) زیانزد شد. ابن ملجم همراه تعدادی از اشراف یمن در ابتدای خلافت امام علی نزد حضرت آمدند و حضرت خطاب به ایشان فرمود: شما از شناختگان و معروفان یمن شمرده می شوید. آیا اگر ما را کاری صعب پدید آید و فیصل امور به زبان سیف و سنان افتد، شما را در کار مبارزت و مناجزت چند صبر و شکیب تواند بود و تا کجا با ما دوش با دوش می روید؟

از میانه عبد الرحمن بن ملجم مرادی آغاز سخن کرد و گفت: یا امیر المؤمنین، ما را به حرب ناف بریده اند و با پستان بیگان شیر داده اند و در میدان مردان پرورده اند. زخم سیف و سنان در چشم ما گلهای بهارستان است. اطاعت تو را چون طاعت خداوند واجب دانیم و به هر جانب فرمان جنگ دهی، نصرت کرده و ظفر دیده، باز آییم. ۱

مشهور این است که ابن ملجم از پیروان حضرت علی (ع) بود که پس از ماجرای حکمیت در جنگ صفین به خوارج پیوست. عمر و بن عاص، فرمانروای مصر، وی را که از سواران و قاریان بود و قرائت قرآن را از معاذ بن جبل آموخته بود، از مقربان و همراهان خود قرار داد. گفته اند هنگامی که عمرو بن عاص از خلیفه عمر درباره مشکلات قرآن یاری خواست، عمر طی نامه ای به وی فرمان داد که عبدالرحمان ابن ملجم را در کنار مسجد جای دهد تا او قرآن و فقه به مردم بیاموزد. عمرو خانه ای را در کنار خانه ابن عدیس به ابن ملجم اختصاص داد. ۲

بنابر این گزارش باید پذیرفت که ابن ملجم هنگام مرگ چندان جوان نبوده است. نیز روشن می گردد که وی در قرائت قرآن و معارف دینی آن روزگار چندان مهارت داشت که خلیفه مسلمانان و عمرو بن عاص او را رسماً به کار تعلیم قرآن گماردند.

در رابطه با لقب اشقی الاشقیاء باید بگوییم: لقب «اشقی الاشقیاء» را اولین بار رسول اکرم (ص) به ابن ملجم داد. در روایتی آمده است: همان طور که کشنده شتر صالح، شقی ترین افراد زمان خود بود، ابن ملجم نیز بدبخت ترین و شقاوت مندترین افراد عصر خود به حساب می آمد. در روایت دیگری حضرت رسول (ص) به حضرت علی (ع) می فرماید: «گویا می بینم که تو در حال نماز برای پروردگارت هستی که اشقی الاولین و الاخرین، رفیق کشنده ناقه ثمود، می آید و ضربتی بر سر تو می زند که محاسنت با خون سرت خضاب می گردد

۳ ...

خوبی و بدی هر انسانی بلکه هر موجودی، به وسیله اثر وجودی آن مشخص می گردد. طبیعتاً هر چه وجود شخصی مفیدتر و بهتر باشد، مقام و ارزش واقعی او افزون تر خواهد بود و هر مقدار ضررش بیشتر باشد، شقاوت و پستی وی بیشتر خواهد بود. بر همین اساس، پی کننده شتری که معجزه حضرت صالح (ع) برای هدایت قوم ثمود بود، شقاوت مندترین اهل زمان خویش می باشد، زیرا آیه ای از آیات

الهی را از بین برد که برای هدایت مردم آمده بود، در حالی که ارزش هدایت یک نفر در فرهنگ قرآنی، به اندازه زنده نمودن تمامی مردم است و ناهنجاری گمراه نمودن فردی، برابر با کشتن تمامی اهل زمین می باشد و او با کار خود، جلو هدایت مردم را گرفت و ابن ملجم در زمان خود اقدام به کشتن بزرگ ترین آیه خدا، قرآن ناطق، ملاک تشخیص حق از باطل و هدایت از گمراهی، اول مومن به رسول الله و وصی و جانشین پیامبر (ص) نمود و در یک جمله ابن ملجم مصداق همه خوبی ها را از بین برد و به همین جهت کار او مصداق بدترین کارها و شخص او مصداق بدترین و شقاوت مندترین انسان ها است.

پی نوشت-ها:

۱. الفتوح، ابن اعثم کوفی، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی (ق ۶)، تحقیق غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش، ص ۳۹۳ و ۳۹۴ .

۲. الأنساب، سمعانی (م ۵۶۲)، تحقیق عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدر آباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ط الأولى، ۱۹۶۲/۱۳۸۲. ج ۳، ص ۲۶.

۳. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۹۰، باب ۱۲۶، ح ۱. قاضی نورالله شوشتری، إحقاق الحق، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۹ ق، ج ۳۲، ص ۶۴۶.

منبع:سایت خبرگزاری مهر

س ۱۸- اگر حضرت علی (علیه السلام) می دانست ابن ملجم (لعنة الله علیه) او را خواهد کشت، چرا او را به قتل نرساند؟!

ج- اولاً: امیر المؤمنین (علیه السلام) که خود مصدر عدالت و محور داد و قسط است، به چه جرم و جنایتی عبدالرحمن را که تا آن هنگام مرتکب گناهی نشده است بکشد؟ آیا این خود جرم و جنایت نیست؟ در این صورت حضرت به جای ابن ملجم، جانی و ابن ملجم به جای حضرت، معصوم و بی گناه نمود می نمود و بر کسی که خود میزان قسط و عدالت است، این عمل صحیح نیست بلکه قصاص قبل از جنایت، خود جنایتی است. زیرا می دانیم که قصاص فقط در صورت قتل است، نه نیت و اراده قتل، و نه میل و اشتیاق به قتل؛ و در صورت عدم تحقق قتل، گرچه نیت و میل و اراده اش نیز تحقق یافته باشد قصاصی نیست.

ثانیاً: اینکه تا علت تامه قتل تحقق نپذیرد، قتل واقع نخواهد شد و یکی از علل کشتن امیر المؤمنین (علیه السلام) ابن ملجم را این است که آن حضرت اراده کشتن او را بنمایند و چون این کشتن غیر مشروع است به علت آنکه جنایتی هنوز از او سر نزده است، لذا کشتن ابن ملجم محال است.

ثالثاً: اینکه اگر واقعاً و حقیقتاً در علم خداوند بر اساس سلسله اسباب و مسببات و علل و معلولات چنین معین و مقدر است که ابن ملجم قاتل و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقتول باشند، بنابراین چگونه به عکس گردد و امیر المؤمنین علیه السلام قاتل و ابن ملجم مقتول واقع شود؟! و این جز خرابی علم خدا چیزی نیست؛ نعوذ بالله.

و خلاصه مطلب: اول اینکه: اگر این علم صحیح باشد، ابن ملجم قاتل خواهد بود گرچه ثقلین جمع شوند و مانع گردند؛ و اگر صحیح نباشد در این صورت کشتن ابن ملجم بی مورد بوده و شخص بی گناه را کشته اند.

و بر همین اساس است که چون آن حضرت اخبار از شهادت خود به دست ابن ملجم داد، و اصحاب گفتند: **أَوْلَا تَقْتُلُهُ؟ أَوْ قَالَ: نَقْتُلُهُ؟** «آیا نمی کشی او را؟ یا آیا ما او را نکشیم؟» حضرت در پاسخ فرمود: **مَا أَعْجَبُ مِنْ هَذَا؟ نَأْمُرُونِي أَنْ أَقْتَلَ قَاتِلِي؟** «چقدر این کلام شما برای من «موجب شگفت است؟ آیا شما مرا امر می کنید که قاتل خود را بکشم؟»

دوم آنکه: حضرت درباره عبدالرحمن سفارش نمودند که از غذا و خوراک و آشامیدنی او کم نگذارند؛ و خود پس از نوشیدن جرعه ای از شیر، ظرف شیر را برای او فرستاد. و به حضرت امام حسن علیه السلام وصیت کرد که او را مثلثه نکنند، چشم و گوش و بینی و زبان و دست و پای او را نبرند، و او را زنده نسوزانند؛ بلکه چون یک شمشیر زده است فقط یک ضربه از شمشیر بر سر او فرود آورند، و اگر نیز او را عفو کنند بهتر است.

[حضرت امیر علیه السلام] در وصیت خود می فرماید: **إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَ إِنْ أَقْرَبَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي، وَ إِنْ أَعْفُتْ فَالْعَفْوُ لِي قَرِيبَةٌ، وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ؛ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا، أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟** فیا لها حَسْرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عَمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً، أَوْ يُؤَدِّيَهُ أَيَّامَهُ إِلَى شَقْوَةٍ. جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا يَقْصِرُ بِهِ عَن طَاعَةِ اللَّهِ رَغْبَةً، أَوْ يُحْمَلُ عَلَيْهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقْمَةً، فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ بِهِ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ! ضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ، وَ لَا تَأْتِمُّ (۱)

«اگر من زنده بمانم خود صاحب اختیار و ولی خون خود هستم، و اگر بمیرم و فانی گردم، فناء میعاد و میقات من است، و اگر ضارب را عفو کنم این عفو برای من موجب تقرب و برای شما حسنه ای است. پس بنابراین عفو کنید و از جرم ضارب چشم ببوشید، آیا دوست ندارید که خداوند نیز از خطاها و گناهان شما درگذرد؟ پس چه بسیار حسرت است برای کسی که در غفلت بسر می برد اینکه عمرش، حجت خدا علیه او باشد، یا آنکه روزگار و ایامش او را به شقاوت بکشاند. خداوند ما را و شما را از افرادی قرار دهد که هیچ رغبت و میلی آنها را از اطاعت خدای تعالی باز ندارد، و بعد از مردن هیچ نعمت و گرفتاری و عقوبتی بر آنها بار نشود، پس حقا و صرفاً ما برای خدا هستیم و به خدا هستیم.»

پی نوشت:

(۱) بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۷.

منبع: جام جم آنلاین

س ۱۹- چرا حضرت علی (علیه السلام) با آنکه می دانست اگر به مسجد برود به شهادت می رسد به مسجد رفت؟

دانش و آگاهی پیامبران و امامان (علیهم السلام) بر دو قسم است:

۱- علم هایی که از راه های عادی فراهم می آید، که در این دانش ها با مردم دیگر تفاوت زیادی ندارند.

۲- علمی که از راه های غیر عادی و غیر معمولی نظیر (علم لدنی = وحی و الهام) حاصل می گردد.

پیشوایان و امامان (علیهم السلام) وظیفه نداشتند در تمام موارد، طبق علمی که از راه های غیر عادی حاصل می شد، عمل کنند، بلکه تکالیف دینی آنان طبق علمی بود که از راه های عادی پیدا می شد.

روش و رفتار آنان در زندگی، در معاملات، معاشرت، زناشویی، پوشیدن، نوشیدن، خوردن، خوابیدن، تندرستی و بیماری، صلح و جنگ، فقر و توانگری، حکومت و سیاست، مثل سایر مردم است، مثلاً پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) منافقان را خوب می شناختند. می دانستند که آن‌ها ایمان واقعی ندارند، ولی هرگز با آن‌ها مانند کفار برخورد نمی کردند، بلکه از نظر معاشرت و ازدواج و دیگر احکام با آن‌ها مانند سایر مسلمانان رفتار می کردند.

هم چنین هنگامی که در مسند قضاوت و حل و فصل مشکلات مردم می نشستند، مطابق قوانین قضایی اسلام حکم می کردند. از علم خدادای خود استفاده نمی کردند. در موردی که دلیل شرعی مثلاً بر قاتل بودن متهمی وجود نداشت، پیامبر یا امام (علیه السلام) با تکیه بر علم غیب، حکم قصاص صادر نمی کرد.

قضای کلی الهی بر این است که در زندگی مانند سایر مردم عمل نمایند. از این رو وقتی مریض می شدند، به طبیب مراجعه می کردند. از دارو استفاده می نمودند. درد را تحمل می کردند و در بستر بیماری می افتادند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: "خداوند از جریان و تحقق اشیا جز از راه اسباب و علل ابا دارد." ۱

رهبران الهی اگر زندگی شان بر مبنای علم لدنی (دانش خدادادی) و اعجاز باشد، عمل و زندگی شان سر مشق و قابل پیروی نمی گردید. بدین خاطر امیر مؤمنان (علیه السلام) با این که می توانست در شناسایی افراد و قبایل، از علم غیر عادی خود استفاده کند، ولی این کار را نمی کند. در ماجرای ازدواج با ام البنین (مادر حضرت ابوالفضل (علیه السلام)) به برادرش عقیل که در نسب شناسی وارد بود می فرماید: از قبیله ای شجاع برای من دختری خواستگاری کن تا فرزندی دلاور از وی متولد شود. ۲

نتیجه: حضرت علی (علیه السلام) در جریان شهادت خود طبق عادی عمل نمود؛ زیرا موظف بود که طبق علم عادی عمل نماید، نه علم غیب. در چنین مواردی اراده علم غیب نمی کرد. بر اساس علم عادی نیز ابن ملجم تصمیم مبنی بر شهادت علی (ع) را مخفی نگه داشته بود. از این امر کسی غیر از همدستانش با خبر نبود. موقعی که علی (علیه السلام) به مسجد تشریف برد، در ظاهر مطلبی که دلالت کند فردی در مسجد مصمم بر قتل حضرت است، وجود نداشت.

از این رو حضرت مثل سایر روزها برای اقامه نماز جماعت به مسجد تشریف برد. بر اساس علم عادی خود رفتار نمود، چنان که در قضاوت و حکومت و تدبیر امور و انجام سایر تکالیف، طبق راه ها و علم های معمولی عمل می فرمود، نه طبق علم غیب. اگر در ظاهر آب نبود، ولی از راه علم غیب از وجود آب اطلاع داشت، تکلیفش مثل دیگران تیمم بود. ۳

امام حسین طبق تکلیف الهی عمل کرد. از بیعت سر باز زد و دعوت کوفیان را اجابت نمود. همان گونه که روش طبیعی و مرسوم اقتضا می کرد، پیش از حرکت سفیرانی را به کوفه فرستاد و سپس دست به جهاد با دشمن زد و شهید شد.

بنابراین آن‌ها وظیفه داشتند که در زندگی خود از دانش ظاهری استفاده کنند و طبق آن عمل نمایند. علم غیب و دانش برتر را در راه بیان احکام الهی و هدایت مردم به کار می بردند، نه برای نفع و سود شخصی.

در کتاب شریف اصول کافی، بابی با عنوان «الائمة (علیهم السلام) إذا شاوروا أن یعلموا علموا» وجود دارد. در این باب روایاتی جمع آوری شده که بیانگر آن است امامان (علیهم السلام) هر گاه اراده علم و دانش چیزی می نمایند، بر آن آگاه می شوند. از بیان این گونه روایات

به دست می آید که علم ائمه (علیهم السلام) به امور ماورای حس و عالم غیب به صورت فعلی نبوده است بلکه حقیقت وجودی آنان در مرتبه ای قرار داشت که چون اراده دانش خاصی (مانند غیب) می نمودند، به اذن الهی آگاه می شدند.

در امور عادی زندگی، تکلیف آنان بر اساس علم عادی بود. مکلف بودند که بر اساس علم و نشانه‌های عادی عمل نمایند. بنابراین آن‌ها برخلاف تکلیف الهی عمل نمی کردند. در این سلسله امور از علم غیب استفاده نمی کردند. اگر در مواردی خداوند نخواهد که آن‌ها از علم غیب آگاه شوند، تابع خواست خداوند هستند. در آن موارد اراده علم غیب نمی کردند تا آزمون الهی که در مورد همه انسان‌ها جاری است، در مورد آنان نیز جاری باشد تا به اجر و پاداشی که خداوند برای پذیرفته شدگان در آزمایش‌های بزرگ و سخت مقرر داشته، نائل شوند؛ هم چنین الگو و نمونه ای برای تمام انسان‌ها قرار گیرند.

علاوه بر این وقتی امام با لطف و اذن الهی به مرتبه‌های کمال و علو وجودی می‌رسد و با منبع علم الهی تماس پیدا می‌کند، در اوج مقام فنا در ذات الهی است. او در این مقام خود نمی‌بیند و خود نمی‌پسندد. فقط خدا را می‌بیند و تنها مشیت الهی را می‌پسندد. خواسته‌های غیر از خواست و مشیت الهی ندارد. در این مقام وقتی اراده و مشیت الهی را (بر اساس نظام علت و معلولی و قضا و قدر) در تحقق حوادث و پدیده‌های هستی به دنبال علت کامل‌شان می‌یابد، خواسته‌ای بر خلاف آن ندارد. «پسندد آنچه را جانان پسندد» به همین جهت تلاش برای تغییر این حوادث از جمله شهادت خود با قطع نظر از این که تأثیری ندارد، با مقام فنا و رضا و حب لقاء الله سازگار نیست.

علم ائمه (ع) به آینده مانند علوم عادی ما نیست، بنابراین اقدام به اموری که منجر به شهادت آنان می‌شود، خود را در هلاکت انداختن و خودکشی نیست. اضافه بر این که درجات و کمالاتی برای ائمه (علیهم السلام) مقدر شده بود که راه رسیدن به آن از طریق تحمل بلاها و مصائب می‌باشد. آنچه در آیه منع شده، انداختن خود در ورطه هلاکت است. کسی که در راه خدا و برای او قدم بر می‌دارد و در مرحله‌ای شهادت را وظیفه خود می‌داند، اصلاً به سوی هلاکت نمی‌رود.

پا نوشت ها:

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۰، حدیث ۱۳.

۲. مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف، ج ۴، ص ۴۱۴.

۳. لطف الله صافی، معارف دین، ص ۱۱۸ - ۱۲۳؛

در راه حق، بیست پاسخ، ص ۱۱۳؛

ابراهیم امینی، مسایل کلی امامت، ص ۳۲۴؛

بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

منبع: سایت مرکز ملی پاسخگویی به سوالات دینی، با تصرف و تلخیص.

س ۲۰- چرا ابن ملجم (لعنة الله عليه) را بلافاصله قصاص نکردند؟ و چند روز از او پذیرایی کردند؟

ج-۱- حکم قصاص قتل، پس از وفات [یا شهادت] مقتول بر قاتل مترتب می‌گردد و حق «ولی دم»، یا همان وارث است و نه حق مقتول. لذا ایشان فرمود: اگر ماندم، خودم می‌دانم که چه کنم و اگر رفتم و شما قصاص کردید، یک ضربه زده است، یک ضربه بزینید. (۱)

۲- پذیرایی از اسیر و مراعات حقوق او از دستورات اسلامی است و امر امام علی (علیه السلام)، بوده است همانطوری که حضرت دستور داد مقداری شیر برای او ببرند. (۲)

(۱) منبع: «x-shobhe» باتصرف و تلخیص.

(۲) منبع: بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۳۹. باتصرف و تلخیص.

س ۲۱- آیا بهتر نبود امام علی (علیه السلام)، ابن ملجم را عفو می‌کرد؟

ج- **جواب اول:** جواب سؤال را در چند نکته بیان می‌کنیم:

۱- اگر چه عفو و بخشش در جای خود امر پسندیده‌ای است، اما اگر این امر موجب گستاخی قاتل یا جرأت دیگران شود، که نتیجتاً منجر به قتل‌های دیگر می‌شود، در این صورت قصاص قاتل اولویت دارد. در مورد قاتل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مطلب این چنین است؛ ابن ملجم لعنة الله عليه که یک قاتل و اسیر است، به جای ندامت و پشیمانی، خبث باطنی و شقاوت درونی خودش را به نمایش گذاشت.

از ابو الوفاء بن عقیل روایت شده است که چون ابن ملجم علیه اللعنة را نزد حضرت امام حسن علیه السلام آوردند، به آن حضرت گفت که یک کلمه با شما آهسته می‌خواهم بگویم. آن حضرت علیه السلام ابا و امتناع فرمودند.

حضرت فرمودند: غرضش آن است که گوش مرا به دندان بگیرد. پس آن ملعون گفت: واللّه که اگر می‌گذاشت، گوشش را از سرش جدا می‌کردم. پس هر گاه افعال و اقوال او این باشد در چنین حالی که منتظر کشته شدن است، و کینه او در این مرتبه باشد که در چنین وقتی حفظ نکنند، پس چگونه خواهد بود احوال و افعال او در هنگامی که آزاد باشد. (۱)

حال آیا ترحم بر چنین قاتلی جایز است؟! طبعاً گذشت از او ظلم به بشریت است

۲- ابن ملجم، اقدام به کشتن خلیفه خدا در زمین و امام و رهبر مسلمانان نموده است و این حق مردم است که خون بهای امام خود را بگیرند؛ چرا که او جامعه‌ای را از بهره‌مندی از رهبر معصومی منع کرده و باید تاوان این خسارت را نیز بپردازد.

۳- اگر امام حسن علیه السلام، ابن ملجم لعنة الله عليه را قصاص نمی‌کرد، ممکن بود در جامعه عده‌ای از مریدان امام علی علیه السلام و حامیان حکومت دست به قتل ایشان بزنند، که این کار باعث هرج و مرج در جامعه و تداوم قتل‌های دیگری می‌شد.

۴- علاوه بر این نکاتی که بیان شد، نکته مهم دیگر این است که اصلاً حکم قاتل پیامبر و امام با قاتل سایر مردم فرق می‌کند.

در روایت وارد شده که کشته‌شدن پیامبر یا امام معصوم اول باید کشته شود و پس از آن باید بدنش با آتش سوزانده شود.

در روایتی علی علیه السلام فرمود: اگر بهبود یافتم خودم می دانم چه کار کنم. اما اگر از دنیا رفتم همان کار را با او بکنید که با قاتل پیامبر باید انجام داد. (۲)

۵- جالب است بدانید که آن حضرت در سفارشی که به فرزندانش در مورد قاتل خود دارند فرمودند: به او خوراک و آشامیدنی بدهید و نیکو از او نگهداری کنید؛ اگر بهبود یافتم که خود صاحب اختیار خویشتم؛ اگر بخوادم او را عفو می کنم و اگر بخوادم انتقام می گیرم. (۳)

پی نوشت ها

(۱) فرحة الغری، ترجمه علامه مجلسی، ص ۵۹ .

(۲) ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۲.

(۳) بحار الانوار ج ۴۲ ص ۲۳۹.

جواب دوم: در پاسخ به این شبهه به چند نکته باید توجه کرد:

نکته اول: اگر کسی تاریخ را مطالعه کند می بیند که رفتار امام علی (علیه السلام)، با قاتل خود یعنی ابن ملجم مرادی، رفتاری کاملاً بزرگوارانه بوده است.

امام (علیه السلام) در جمله ای درباره قاتل خودش چنین می فرماید:

با آنکه او ضربه ای بر سرم فرود آورده است، از احسان به او دریغ ندارید و با او خوش رفتاری کنید و خوابگاه او را نرم و ملایم قرار دهید! (۱)

نکته دوم: عفو و بخشش خودش جایگاهی خاصی دارد، در صورتی عفو نیکوست که زمینه ای برای اصلاح فرد مقابل وجود داشته باشد، این طور نیست که هر کسی مستحق عفو و بخشش باشد

در ضرب المثلی معروف آمده است که: "ترحم بر پلنگ تیز دندان، ستمکاری بود بر گوسفندان

نکته سوم: آیت الله مکارم شیرازی، درباره علت قصاص ابن ملجم چنین می فرماید:

احساسات مردم در برابر این جنایت به قدری شدید بود که عفو ابن ملجم سبب نا آرامی جامعه آن روز می شد و عاشقان امام علیه السلام قدرت تحمل چنین عفوی را نداشتند. به علاوه اگر ابن ملجم را زندانی می کردند، جمعیت هجوم بر زندان می بردند و اگر آزادش می گذاشتند او را قطعه قطعه می کردند پس بهتر این بود که با قصاص آرامش به جامعه باز گردد. (۲)

در بحار الانوار این قضیه این گونه نقل شده:

پس از شهادت امیرالمؤمنین مردم کوفه و خویشاوندان حضرت ، در فقدان امامشان به شدت غضبناک بودند و اگر ابن ملجم به دست مردم می افتاد، او را قطعه قطعه می کردند و دیگر توجهی به سفارش امام و پیامبر نمی کردند. لذا امام حسن علیه السلام او را در اتاقی محبوس کرد و بعد از دفن امیرالمؤمنین و بر اساس وصیت آن حضرت ، یک ضربه بر ابن ملجم زد.

این در حالی بود که مردم کوفه برای قصاص در صحنه حاضر بودند. مردم بدن ابن ملجم را ربودند و او را قطعه قطعه کردند و سپس بدنش را به آتش کشیدند (۳)

(۱) فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۳، ص: ۷۰، به نقل از مستدرک حاکم ۳ / ۱۴۴

(۲) پیام امام امیر المومنین علیه السلام، آیت الله مکارم شیرازی ج ۹، ص: ۲۷۸.

(۳) بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۲ ص ۲۹۷.

منبع: ۵۴۱۹ <http://www.adyannet.com/news/> باتصرف وتلخیص